



### گاهنامه های جمهوری

OCCASIONAL  
REPUBLICAN PAPERS  
(5)

# نامه احمد لنگرانی به مریم فیروز عضو کمیته مرکزی

## حزب توده، ایران

## و همسر دکتر کیانوری دبیر اول حزب توده، ایران



AN OPEN LETTER TO  
Mme MARYAM KIANOURI  
member of the C.C.  
OF THE TUDEH by  
AHMAD LANKARANI

زیرا تاریخ استبداد فراسوی هرگونه تردید به میان نشان داده است که :

\* خون نسا حق مکن چه ساس دست  
کز مگافسات آن نشا بدرست  
و: نسا توانی به حبس دادن بند  
مکن او را به تیغ و زهر و کشتن  
و به قول اسدی شاعر، به همین دلیل ساده که :

\* توان زنده را کشتن انقدر گنداز  
نکرده است کسی کشته را زنده بساز

و در پس و رامن افزوده شده است که :

\* بریده سر نروید بار دگر  
از سر هیچ دانسا خون نجوید

و سوسو پای می تشارد و میبرد :

\* مکن توان کشت زنده را لیک  
کشته را زنده کسی توان کورد ؟  
و حتی در مورد دشمنان که بدبهای بیکران کرده ، در جهر و ستم حد و مرزی نشناخته اند ،  
اسدی در روهاروی با دور باطل استبداد آسمانی و برای شکستن و خروج از آن می سراید :

\* گسار آری به کف دشمن پسر گزند  
مکن در زمان بازار ارض به بند

زیرا تاریخ روشن کرده است که : \* خون ریختن گسار سازی نیست ! \* ( بهیچس )  
چرا که باز تاریخ نشان داده است که چراغ هیچ ستگری ، هیچ خونریزی تا صبح نسوخته است .  
و فردوسی بزرگ شاعر حماسی ایران این درک تاریخی را در آینه شعر زیبایش منعکس کرده :

\* چو خونریز گسرد دل سرفراز  
بسه تخت گیس بر نماند دراز !

و سپس به صاحبان وقت قدرت بند داده است که : \* به نیکس گسرای و مبارز کن  
ره رستگاری همین است و بس

و اما در مورد نیرنگ زنانیک پس از سقوط از قدرت داد آزادی و مردم دوستی سر داده اند ،  
ناصر خسرو گفته است که :

\* نسا توانی رسیدی چون عقاب  
چون شدی عاجز ، گسرفتن گسوکس  
فاسقنی بسودی به وقت دسترس  
پارسا گشتی کسبون در مقلصی ! \*

و این تجربه ایران است ، مردم بلادیده آن که از زبان و قلم شعرا آن ، حکیمان آن جاری شده ،  
ثبت شده ، با بیشتر در میان مردم ، سینه به سینه نقل شده ، این سخنان ، این بند ها ، حکمت ،  
پاد زهر فرهنگی مردم در برابر زهر قدرت مستبدان بوده است

ما ایرانیان امروزه نسل های حاضر باید انتخاب کنیم ! و ارت گد امین این سنت هائیم . زهر سازان  
یا پاد زهر کاران ! شاید افراط بی سابقه خمینی در دوران معاصر آنگشتان واکنشی را در میان  
مردم به سوی نشسته ایران به آورند ، که پدران و مادران ، خانواده هائیکه جگر گوشگان خود را در  
این نبرد تا برابر از دست داده اند ، یکجا یا به پیش بگذارند ، و خواهان لغو حکم اعدام

در ایران شوند ، و برای مجازات جنایتکاران رژیم اسلامی راهبهای دیگری بجویند ، تا مگر این دور  
باطل استبداد آسمانی که تا کون از آن گریزی مکن نبود ، سرانجام از هم دریده شود ، و ایران  
به خرد راه راستی و نیکی گام گذارد ، و سنت انساندوستی ما واژگون کند آن سنت آدمکشی و قهر  
و ستم و جور را ! اضافه کنیم ، جانبداری از لغو حکم اعدام بعد از حاکمیت مردم به معنی عدم استفاده  
از شیوه های انقلابی برای سرنگونی نظام استبدادی نیست ، به امید آرزوی خسرو شاعر

سخن بسا پسد رومادانسن که جگرگشگان  
 خود را در این نبرد نابرابر از دست داده اند

( به نقل از  
 بولتن جامعه  
 دفاع از حقوق  
 بشر، برلین)

مقدمه گاهنامه ها

نوخته زیرچندی پیش به واسطه ما رسید. انتشار آن به عنوان یک سند تاریخی در مورد زشت کاریهای استبدادی درون سازمانی حزب بوده و تقاضای انقلابی توسط رهبری حزب بوده، حتماً ضروری است. جای تاسف اینجاست که نویسنده نامه، این همه صراحت و بیسازگاری "جانفندان" رهبران های رهبری علیه حاکم دست به انتشار آن زد. این استدلال که ممکن بود بیفکری از آن استفاده می کرد درست نیست، زیرا همواره ما باید این نکته را شناسیم که آیا این "رهبری" می تواند علمبرغم توسل به این شیوه های خانمانه برانداز، موفق شود جامعه ای نویساند ما شده؟ پاسخ به این، در تاریخ ماضی ما دیده شده است. در ایران به همین، این شیوه ها بعدها در سازمانهای که برغم مخالفت های صوری ما حزب بوده، سه آن تاسی می جستند رایج شد و قربانان بیملکی بدچندش جوانان ایران زد، هرگز نیاید از بیان حقیقت هراس داشت. آنگاه که در بیان آن هراسی دارند، خواننده ناخواسته در خدمت مکانیسم های ایجاد تداوم استبداد قرار می گیرند. وظیفه ما امروز از جمله اینست که شناخت حقیقت و شناختن آنگاه در دستور میرمترین امور قرار دهیم. بحر این، همچنان رهبران و دانشمندان بی دربی و شکراری خله خواهیم شد. بهر حال این اقدام احمد لنکرانی، علمبرغم تا عیش ستایش انگیز است و ما بدون کس اجازه از او که این نوشته را در نشریه ان علمی کرد، به نکتش آن دست می زنیم.

خ . ح

روپاهی بر ده اشتری آویخته میرفت، یکی از آستانها که این صورت با بزرگان پیوند کرده است؛ عجیب بدید از روپاه برسد ریش این چه حالت است؟ روپاه گفت: دیگر برا به ولایت نام، پیر چه با بزرگان پیوند کرده ام!

گفتن ندارد که تاریخ ایران بر است از تجاوز حاکمان و زورمدان به حقوق مردم و زبردستان، و نیز حتی حاکمان درست و ریز و دور و نزدیکه آنان. پاسخ زورمدان به مخالفان و در اعمالشان برای "حسل" مخالفت مخالفان جز از طریق توسل به سخت ترس و بی رحمانه ترین اشکال زور و نابودی نبوده است. اینرا میدانم، و نیز آگاهم که رژیم پهلوی در این سده جز این شیوه "بهره" بگرفت، انقدر زورگت و دستان بست، منزیمت، سینه را با گلوله مذاب شلیک کرد که جانی برای تنفس، تنگ و تنگ نماند، مگر برای سباحتترین و بین مانده عناصر جامعه، یعنی گروهی که خمینی در سر آن قرار دارد. از خمینی نیز، بی گمان جزین که کرده، نمیتوان انتظار داشت. او نماینده سباحتترین و بین مانده ترین عنصر تاریخی جامعه ایران است. پس خونریزیها و سیل خون همچنان بعد از می کند.

آنچه ظاهرآ شگفتی می آید اینست که مخالفان خمینی نیز جز امید خونریزی و بیداری از میان نرفتند در اقی نماندند. سخن از انتقام قضای آلوده ایران را آلوده تر میکند. آید تلویری غالب گروههای مخالفان، چه شمشیر در گار چه در نیام، آید تلویری خون و خونریزی است.

بسیار بحال ما! سیل خون بندی ندارد! بندی هم نخواهند داشت؟ آیا باید باین دور باطل گفتار و گفتار، و باز هم گفتار دوام بخشید؟ آیا می توان سرانجام یکبار شمشیر را برای همیشه به نیام نشاند، و بند بر سر خون و خونریزیها بست، و جسامه را به راه خرد و خردندی راندند؟ آیا ایرانیان، آفرینندگان این فرهنگ درخشان می توانند سر انجام این لگه ننگ "انتقام جوی و خونریزی" را از خود برای همیشه دور کنند؟ آیا می توانند با تکیه به دست آویزی انساندستانه (حومانیستی) فرهنگ دین خود، این آینه رویاوی انساندستانه و یاد زهر اجتماعی متع و رجز و آذمکی زورمدان، نشان دهند که می خواهند سرانجام با سخن ستکاران پیشین و حال بگشند، و به شکوفایی و انگیزی پیشینه های انساندستانه خود حجت بگسارند؟ و به یکباره همه با هم، یکجا آرا سرد هفت و این سخن بند آینه نیاکان انساندستانه خود را شمار خوش سازند؟ "سخن را بسا خون نشویم!" شیوه افقار را جاننشن منس سرکوب سازند و بگویند: "نمی آید از شمشیر آنچه از تیغ زبان آید!" و سرانجام دران کند آنچه را که ناصر خسرو شاه بزرگ ایران گفت: "گسر نهندی که خونست عس بر سرزند خون دگرگون جورا کی شو به گردن"

پایچه دیگری در همین راستا نوشت: "چسو بر خود نداری روا نشستی. منی تیغ بر گردن دگرگری."

آیا میشود حاکمان آینده از این سخن که جمعیت تاریخ ستیزان است که خود قربانی شقاوت دیگران شده اند، بهیاموزند؟ و دچار سرزنش شویم قهرمانانی چون نادر نشوند، که پس از قتل مردم و کور کردن پسر، جز بیجانی توشه ای در جنگ نداشت؟ یعنی از این بند تاریخی ایران زمین بهیاموزند که: "به تندی دست برده به تیغ" به دندان گزند پشت دست درین (سعدی)

و از این قول فردوس دستگیشان شود که "مرده" به یکستن نیست:

"گو سوه هج گشم اندر نبرد  
 یکس زنده کنن تات خوانند مرد!"

چرا که بقول حسن جامعه بلاییده نیروز: "به خون ای برادر مهالای دست که بالای دست شویم دست هست!"

پایانده دو صفحه ۳۲

اول خرداد ۱۳۶۰

بوقصد مصلحت آن یسه که در سخن کوشی

در این زمان که زیر سایه رژیم جمهوری گرامی و به پس حکومت اسلامی جواز عرض وجود دست آورده اید سجد شکر بجا آورید که از راه گروهی به حرمت غرا میخوانید در شکل دادن نهضیات توده ها به مقتضات منطقی با حزب ما کم همدستان باشید و از طریق این همکاریها و همگامیها به راهیو - تلویزیون هم راه پیدا کنید - و در جوار این همکاری است که روزنامه نامه مردم در کنار دیگر روزنامه های رسمی و مجاز جانی باز کرده است و با هم عهد مودت بسته اند

یکی از کارهای جالب تاریخ عیب ساز است - روزگاری بود که روزنامه مردم را ( بمنظور ممنوع بودن از مسلمانان و مسلمانان ) توی صفحات روزنامه هائی مانند شهران ممنوع جاسازی میکردند و دور از چشم این و آن به خریداران عرضه میداشتند و امروز فرست پدکس آن روزها - و امان امان از عیب ساز تاریخ باشیم و به بیغم تا این عیب ساز بی محابا چه چیزها که در پشت پرده دارد و چه بازبها که به نمایش بگذارد

با اینکه مشکل مینماید که این دگرگونی کیفی حزب شما مورد قبول مشکل پستدان مذهبی قرار گیرد و این گرایش تازه حزب شما را بسبب فرصت طلبی شما نگذارند ولی قاعدتا شما در انصراف از مذهب مشرک خود و پیروی از طریق جدیدتان آنقدر با نشاری خواهید کرد نام این توجه شما به مذهب پیرای خود شما هم ملکه شود و هم با لخره از این در بسته سری و جوابی و نوابی بیرون آید

ولی ای حال " ولایا سوا من روح اله " از آیه ۸۷ سوره ۱۲

این دهیاجه مختصر را العیاذ بالله حمل بر طنز و سخریه و تعریف نکنید ، بلکه تنها با این حساب بگذارید که میخواهم بگویم که تذکر این سرآغاز از این باب است که بدانید و بدانند ما روزی با این گردانندگان حزب شما آغاز مطلب میکنیم که آن بهم و توهم که گفته خود آب به آسیای دشتن سریزیم در بین نیست و تیر از اینکه رژیم مشرک شما از آب گل آلود ماهی بگیرد از همان رفته و غریبخانه آن رژیم چینی موزعا منتفی است -

اگر چه این حق ما بوده و هست که به احقاقی حقتان بر میخوانیم و بر خیزیم ولی در گذشته مصلحت های کلی تری را مرعی و ملحوظ میداشتیم که امروز آن منظورات را نداریم .

یعنی اگر آن روزها سکوت و دندان روی جگر گذاشتن و خون خوردن را با توجه به کل مسائل و قضایا به مصلحت میدیدیم ، امروز شکستن سکوت را بیشتر به خیر و صلاح میدانیم تا آن بظاهر بی تفاوتی را -

بشنو از نسی چون حکایت میکند / وز چنانیسا بکاپست میکند

روزی که از طرف فرماندار نظامی وقت " تیمور بختیار " بفرمانداری احضار شد همه در این فکر بودیم که باز یا من چه کار دارند و از من چه میخواهند و شوا اذعان از چه مقوله خواهد بود؟

خونرا برای جواب شوالان مقدر آماده میکردم که پشت در اطاق بختیار بودم و به نامله کوناه به اطاق ایستاد راهنما می شدم ؛ پس از مختصر سلام و تعارفی از ماجرای جنابانی هولناک و باور نکردنی آگاه گرد ، من مفتی در بهت و حیرت و تحیر غرو ماندم لفظاتی بسکوت گذشت تا من بخود آمدم و هنوز وقوع چنین جنابانی را نمیتوانستم باور کنم که آقای سرتیپ میسر احضار شد . بختیار سرا به آقای میسر معرفی کرد و او من خواستند که برای آقای سرتیپ بیشتر از این واقعه به اطاق میسر بروم ، در اطاق میسر با سروان عباسی مفلوک مواجه شدم ، بستور آقای میسر سروان عباسی با بیان و زبان بزاز ندانم به نقل و خرج کم و کیف جنابت برداخت و بعنوان شاهدی بر صف گفته های خود نشنها ی مرتضی را نشان میداد و میگفت از خبری که بستور هیئت اجرائیه حزب حسام را کشیم و من نیز شریک در این براه کفی بودم دچار ناراحتی های عمیق شده و نشتابم دانم در حال ارتعاش است او داستان ترور محمد مسعود را میگفت و داستانها و مطالب دیگر باور نکردنی نقل میکرد - من حاج و واج و از خود بیخود از جا برخاستم تا خدا حافظی کنم ، میسر از من خواست که عکس العمل خود را در مقابل این جنابت ابراز دارم و آنها را در بهره برداری تبلیغاتی نشان باری هم و چون دید که من در ناپاوری از وقوع چنین براه کفی هستم ساکت شدم - پس از خدا حافظی با میسر عباسی یعنی آمد تا با من خدا حافظی کند سخن را رد کردم و از فرمانداری نظامی بیرون آمدم که دوباره به اطاق بختیار احضار شد این بار بختیار از من خواست در مساجید مطبوعاتی ای که درباره این جنابت تشکیل خواهد شد شرکت کنم اهرم همچنان مرا در ناپاوری از چنین جنابانی یا برجا میدید ولی جنابت آنقدر دلخراش بود که مرده شوی هم بر من دل بسوخت و بختیار با چهره ای بازتر از دفعه اول با من خدا حافظی کرد .

آرزوی ما فرمانداری نظامی در محل ظیره القس بود من از فرمانداری نظامی خارج شدم و راه بیابان های بیچت آباد را بهمی گرفتم و با خود میگفتم نکند راستی راستی این بار برای تیران یوسف ، یوسف مارا دریده باشند ، نکند قابیلها ها بپل ما را گفته اند و کلاخ رار زیر خاکش پنهان کرده اند ، اگر چنین باشد پس او ای برما که منشا بنا قتله برافران زهر بک سفند خواهد بود و نوی یک کاس هم غذا بوده ایم ، چند ساعتی حیران در آن با بیابانها سرگردان بودم و با خود میاندمینم چگونه بخانه برگردم و جواب برمشها را چه بدهم و چه بگویم ، بگویم تیمور بختیار با من چه کار داشت ، به که بگویم که این بار نه پای گرگ بیگانه در میان است و نه جاه کفمانی مطرح ، نه یوسف مارا برافران کن گفته اند و دست خود پاره اهن کرده اند و اینکه این آقایان مدعی که حسام به شوروی رفته است فروخ بوده فروخ بود

به ما هر چه خواهد به برافران به دوستان به رفقا به همسرفا کارم به مردم کوچ و بازار چه بگویم ؟ به اکرم خانم چه بگویم ؟ به گفته ها و گفتن ها و گفتن ها ذکر میکردم آیا هنوز در ناپاوری خوناز این ماجرا باقی باقم ؟ آیا بیپوده سخن بدین نوازی است ؟

ولی چاره ای نداشتم و باستی بخانه بر میگفتم .

در اینجا معلوم شد که پیش از این بختیار برادرش مرتضی را احضار کرده بود و ما را با او در میان گذاشته بود که مرتضی با ناپاوری به تصور اینکه توطئه ای در خرف نکوین است بدون اینکه ما را از این خبر در دناک و باور نکردنی ناراحت کرده باشد خود را ناراحتی هرچه نداشت و با قلبی گریان شروع به تحقیق در صحت و سقم این خبر هولناک می کند.

و نعل اینکه شما از اولی هائی بودید که از نتیجه ملاقات من با بختیار و از ماجرای این جنایت هولناک باخبر شدید و این همان روزهائی بود که بختیار با تمام قوا در تبریز در تعقیب و دستگیری شما بود و فراموش نکرده ام که از این خبر شما هم به بهانه صورتتان اعگاب می بینید و شما هم با ورتان نمی آمد که چنین جنایتی رخ داده باشد چون شما هم از آن کسان نزدیک بودید که به از خودگذشتگی و صداقت و فعالیتها ی شما نه روزی بگذشت برادر ما بخوبی واقف و به او مایه دانه مهر و میث شوهری داشتید و او هم پیشا احترام تمام با محبتی داشت و میتوان گفت که این احترام و صمیمیت و نسبت بهمه آن کسان بود که چون شما در حال مبارزه و اختفا بسر می بردید.

کست که بنا بگوید که این نافته های جدا بافته با چه حقی و یا چه منطقی بخود اجازه داده بودند که برادر و همسر صمیمی و از خودگذشته ای را این چنین از بین ببرند؟ حالا بیاییم تک تک این نافته های جدا بافته را که فرمان این قبیل قتل ها را صادر می کردند ارزیابی کنیم و ببینیم این مردان بزرگ انقلابی چه کسان بودند.

- ۱ - دکتر بهرامی که تا از راه عزیزی و سیاسی این توطئه نکرد ( و تمهید نسپرد که دیگران جاسوسی نخورد و بچه های را با در آمد از راه جاسوسی بزرگ نکند ) ستان این دنیا نخست
- ۲ - آقای دکتر پسرزادی که فرزندانش بچرم جاسوسی در آلمان سوکراتیک زندانی شدند و خودش جزئی از لژیون خدمتگذاران شاه از آب در آمد و خانه ظلم و ستم شاه را ( عدالتخانه مرمی خواند)
- ۳ - مهندس ملسوی آن الکلیت بنیخت بیچاره شعیف که تنفرنامه سیرد و به راه و روش حزبیش پشت پا زد و به ارتداد سیاسی گرایید و با اینکه خدا و بهنمیر را شفیق فرار داد مذاکرات با زبونی و خواری هرچه تمامتر اعدام شد.
- ۴ - آقای دکتر جسوریت که بخول خسرو روزبه " دعائی فرنگ گرفته ای است که از ایرانی بودنش غرم دارد و جو دوتا الاغ را نمیتواند قسمت کند" و در گرفتاری و ضحیه شدن افسران عزیز و وطن پرست سازمان نظامی از مضمین درجه اول است ( این اظهار نظر مربوط به زمانی است که خسرو روزبه از آفابان هیئت اجرائیه بریده بود و تصمیم داشت به کوه بزند و سعی آفابان در انصراف از این تصمیم موثر نیا فتاده بود و بالقره از من خواسته شد با من همائی کنم و روزبه را از این تصمیم منصرف سازم و من پس از چند جلسه ملاقات و مذاکرات بسیار مفصل با این کار موفق عدم )
- ۵ - آفابان احمد قاسمی و فروتنی دو کاسه پدل چینی کم عمق پراز شرک و مملو از عقده و بددلی و آرزوهای بلند پروازانه ناسالم و گروه بازی و دسته بندی و لاجرم کشیده شدن

با نرافات فکری و کج رویها ی حزبی و مسلکی و همه این آفابان با شتمند بودند و بی قدر و زیور و مرعوب لاق و گزافها ی آقای دکتر کیانوری و با از همیا لگیا ی ایشان در سته بندی و گروه بازی ها ی حزبی.

۷ - آقای دکتر کیانوری که در سال بیست و هفت با نپهلست بازی ناموفق و خوسرانه مردم ایران را دچار اختفای متاع ساخت و راه را برای غیر قانونی عدت و با نورا کتیدن حزب مخفی توده ایران هموار ساخت و چه بسا افراد شریف و بی تقصیر و بی خیر از آن بازی سیاسی ( رزم آرا - کیانوری ) را به زندانهای دراز مدت گرفتار کرد و بدفیان این توطئه قدرت چینی شاه بوسیله مجلس قلابی موسسان صورت قانونی یافت و در سالها ی بیست و نه تا سی و در قنات و کوچ انضیضی ایشان و دارو سته شان در بر خورد با مسئله مهم نفت و مرحوم دکتر صدق چنان بود و چنان شد تا حزبی که براساسی از مردی ضد استعماری و ضد رها خانی و وطن دوست تشکیل شده بود گرفتار لقب ناپجا ی درده ای نفتی گردید و همچنین رفتار و روش این آفابان در مقابل با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ شهر تا کید ناپجائی شد بر این لقب ناروا ی توده ای نفتی .

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که جو سیاسی و اجتماعی نارواک ایران آکنده از بدگمانها و بی بدگیا بود این شوال مطرح بود که چرا و چگونه از بعد از ظهر روز ۲۶ مرداد ۳۲ خبری یعنی شد و نهان پدعان گفت که نقشه کودتا تغییر کرده و این بار کودتا از خوزستان آغاز خواهد شد و سرتیب مفروری فرمانده لشکر خوزستان هم با کودتایان کنار آمده ( بیگناه سرتیب مفروری که خود ارادتی مرحوم دکتر صدق داشت و گزافه ی هم به بیبه ملی ردیدیم که بعد از کودتا کودتایان آنرا هم فرستادند توی مرعها )

باتوجه با اینکه اخبار منفی از طرف حزب شده آن روز ناروا ی اعتبار و حیثیتی بسزا بود و روی بیشتر اخباری که از طرف آن حزب داده می شد حساب میکردند انتظار این خبر که حتی در روزنامه حزب شده هم نیز آمد نه تنها توجه مسئولان و دولتیان را مطلقا به خوزستان کرد بلکه نظر احزاب و جمعیتها هم با دقت زیادی به خوزستان برگشت که معالفا ص معلوم شد که اطلاع این خبر آنهم سر بیزنگاه خبری انحرافی و اغفال گرانه بوده و صبح روز ۲۸ مرداد کودتا از همین تهران و از مرکز تهران صورت عمل بخود گرفت

چو بهین صورت عمل بخود گرفت

چپ افکنده به زابلستان و زرا ستعد

و شگفتا این برهنی که منشا \* این غیر افغانی از طرف هیئت اجرائیه حزب توده این چنین بخی شد مانند بسیاری از برسخها همچنان بی جواب مانده / اینجا است که با سستی با این دارو سته گفت که قسم ها را کنار بگذارید که نه تنها دم خروس پیدا است بلکه من بیستم خود خروس در حال آواز خوانی بر لب پیام آمده است -

اما اکنون حزب توده بکجا رهبری میخود خدا میدانند و خدا کند که به نارالویار نباشد -

البته این از وظایف خود اعطای حزب توده ایران است که فکر کنند بکجاها کشیده میخوند نه ما - اعطای حزب توده باید به نامشند که آیا میتوان قبول کرد به بهانه ملحوظ داشتن

سوقیه، خامر و حساس جغرافیایی ایران همه اصول و مبانی مسلم را نادیده گرفت و زیر پا گذاشتند " آتش تنها به بهانه "

۸ - یقیناً سراسر فلسطی این مرد سرعوب و چلی که غالباً سوزه و موموع میخوردگی و تفریح آقا بان بود این غلط خوری که هر کودک مبتدی و نوآموز ایجاد خوانی میخوانست او را بفریبید تا چه برسد بفریبندگی جاه و مقام و دم انسونگر این فسون خوانان میگویند بقراطی تا آخر عمر از اینک با خوش بیاوری در نام چنین توطئه هائی گرفتار آمده بوده است خود را خرم شده و منفعلم میدیده و هر گنگشته اسفها میخورده است و حنا از تقصیرش در گذرد-

۹ - اما خسرو روزیسه میدانیم که محمد محمود مفیر و نویسنده روزنامه مرد امروز موثرترین و سرخترترین روزنامه نویسنده زمان خود طبعه دربار و درباریان بود که شاه خصوما و اغرض خواهرش بالاخر از این نویسنده و روزنامه مرد امروز چنان دلخونی داشتند که چندین بار قصد جانی کردند و همیشه فرسداد از بین بردن آن روزنامه نویسنده نامتار ناآرام و رام نحو بودند تا اینکه یک روز صبح خنجهایم که ناجوانمردانه این روزنامه نویسنده را ترو و زکرده اند -

شاید چند میبایح شاه و اغرض گرفتار طعن و ذقی شدند ولی قدر مسلم این بود که این برادر و خواهر جوان پرفشان ( که با ترور میرزاده عنقی از دست طبع سرکن شاعری پرشور و جوانی جور و مخالف فیکناتور ریضا خان و روزنامه موثر قرن بیستم خیال راحت شده بود) با ترور محمد محمود و تعطیل روزنامه مرد امروز آسایش خاطر پیدا کردند و نفس راحتی کشیدند و باز میدانیم که تمغیب کننده پرونده این قتل ناشناسی بود بنام مهدی بهراسته غلام حلقه بگوش شاه و نوکر دست پسنده اغرض آقا جا ندارد که همه از خود بپرسند که چه چیز موجب آن شد که داستان آنجانی پرونده

چندین برهیا هویتی را ماهرانه با مانور های فحاشی و پیچیده ولی بنظر هر سرو صفا آنقدر این ست و آن دست پسنده از راهای کیج و کوله چنان لوتش کند تا به بوته فراموشی افتد و کفار گور محمد محمود دهن خود و هم میدانیم که شاه در برانداختن مخالفین سرختر خود کرا را نعل وارونه میزد و از کسجه علی چه به راست میرفت و مار را بدست دیگران میگرفت و بعد در فرصتی مناسب آن دیگران را از سر راه خود برمیداشت که آنرا که آنروزها وارد جریانات سیاسی روز بودند نمونه های زیادی از این نوعیناهاهاها را بخاطر دارند-

فیصل است که خسرو روزیبه در آخرین محاکمه اش بیبانه و بعتز اینکه چون سروان عباسی همه چیز را گفته است و دیگر افکار بیفایده است تا گفتمی هائی گفته و بسیاری از واجبات و گفتمی هارا به سکوت گذرانیده و دربار محمد محمود گفته است ما او را کنتیم تا شاه بدنام شود-

( چه اعتراف شاه پسندانه ای که شاه که تا آن روز قاتل محمد محمود شناخته شده بود با این اعتراف صریح از آن اتهام شسته و رفته شد و میرا گردید) و حسام را کنتیم چون صاحب اسرار و ..... بود و بواسطی که چه اعتراف نرم آوری و باید دید عناصر تشکیل دهنده قتل ( سوم خص جمع ) در این کتار ها چه کسانی بوده اند ؟

جای بسی شگفتی است روزیبه سرهنگ میبیری را (که زیر شکنجه و زجر کلید رمز سازمان نظامی حزب توده را به ما مورا ن داده بود ) ضمانت میکرد و میگفت میبیری چون يك فرد حزبی بود میبایستی شکنجه هارا طاقت میآورد و کلید رمز را با خوبن بگور میبرد و خود بدون هیچ شکنجه ای این چنین سخن آید تا گفتمی هارا باز گوید و از گفتمی ها سر باز زند و یا حساب و دقت خاص خود اعترافاتی بکند تا شاید باز مجزه ای صورت بگیرد و در هر دو قتل بدلائل و توجیهاات ناروا و ناموجه توسل جوید و نیز بگوید من هیچکاری را بدون دستور حزب نکردم و ولی همیشه حسابها درست از آب در نیباید و این بار کار از کار گذشته بود-

آنکس که پیش از این در مقاله دفاعیه از روزیبه محاکمه سروان درینوس را زنده کرد دیگر قلمش خشک شده بود و از این قیاس احساس غر ساری میکند -

و کلاهی که در مجلس با نطقهای قبل از دستور و حتی بسویله سوال بیچ کردن دولت بدفاعی برمیخاستند این بار متحیرانه سرجای خود میخکوب شده بودند و کسانیکه کرا را برای نجات او زمین و آسمان را بهم میدوختند و سعی در گشودن هر نویسته ای داشتند و از اینها همه گنگشته گویا مقرر بود این بار سر صاحب سر از تن جدا شود تا " سر بریده سخن نگویید" و درینجا که اسرار زیادی هم با او بجاک رفت و عیب تر آنکه یکی از منبهین ترجه اول در پرونده لو رفتن خسرو روزیبه باین اتما که با قول و قرار های دروغین سر سرهنگ زبیاثی کفانی کلاه گذاشته تا بتواند از ایران خارج خود امروز برگشته و از صاحب سفدان حزب شما است - معلوم نیست چه خبر است و زیر کلاه ها چه نیم کاسه ها شست ؟

حزب شما گرفتار طلسمات شده است و " این چه طلسمی است که نقران شکست خدا میداند - ۱۰ - حالا میسیم به تنی چند از خود پسنده بهیچسرم و منسبح تا کسرم فروما بیه حق نقتاس ننگ خور نکسندان شکن و نام سرد تا بهاس و زخمیم بسی آزریم و آدمی خوار از آدمی دور که همه وقت از ادوات وقت انزار های خود کاسه گان و جنابیت بینه گان میبایستند و بعد ها ندیم چنان این ناپکاران تن به همکاری با ما مورا ن امنیتی بختیار و ما واگ نیز دادند- آری همیشه جلا بی شخصیت و هرجائی است ( حافظه و حمله ام بارای معرفی آنها را باسم ندارد) حنک وزیر که به تحریک و توطئه یکی از نقلابیان و شبکاران تاریخ ( بسوسل روزنی) محکوم به مرگ و رجم شد هیچیک از اهالی نیبایور حاضر بغبول و اجرای این حکم ظالمانه شد جز تنی از ارادل خود فروش که انصاف و انسانیت را زیر پای گذاشتند و حنک را بدار کنتیدند و سنگساری کردند -

از این صراحت گفتار من تمعیب نکنید چه همه اینها و بسیاری از امثال اینان نعلی از نعل های بوتین استالین هم نمیخورد تاریخ قاضی بیدار و بهرحی است - تاریخ را باید با موشکافی خواند و عبرت گرفت -

بشاری از اما مزاده های بی شیره نامه و فاقد کرامت و معجزه ساخته و برداخته متولیان بی اعتقاد میباید که تنها بمنظور بهره وری نوری سینه میزندند و برابری زیارت نامه

مستمان خلق خدا نریمتیم \*

از طرفی همه شماها منکر این واقعیه بودید و حتی خسرو روزبه با سوگند موکد و قول و شرف به تکذیب این خبر با من ملاقاتها داشت خوب بیا د دارم ببینی که روزبه بسراخ من آمد تا بگوید به رفقای خارج از ایران نوشته ام از گذشته ما خبر بگیرند و بفرستند - ضمن مذاکرات رفتی دانست که من از بسیاری از ماجراهای گذشته بیخبر و بی اطلاعم (بخصوص از موضوع محمد محمود) با تمام سعی که در خوبستن داری میکرد نتوانست خون سردی خورما حفا کند و چندین بار از من پرسید که برایشی شما از این موضوع خبر دار هستید؟ یعنی بشما هم داستان این واقعیه گفته نشده بود؟ وقتی جواب مرا مندی دید در فکر فرو رفت و سکوتی ملبس را فرا گرفت گوش یا خود میانه بندی که چه روشنی خورده و رفقا را مرتکب چه جناحی علیه رفیق خونده اند و باز بخود آمد و قول داد که حتما خبر خوبی از حسام خواهد رسید ، من در آخرین تیراوم با روزبه از او خواستم که همه راههای ارتباطی اش را با من قطع کند و همه نتاننها و نتانهایش را که بمویی بر میان ما بود پاک سازد و تا خبری از حسام نیاید دیگر من او را نتانم و او هم مرا گنده ای کور و کر و لال اندگارد.

خوب شما هم رفتید با اینکه شما هم این قول را بیا داده بودید که حتما از حسام خبری بفرستید از شما هم خبری نند و میدانید که ما ما فر را از این واقعیه بی خبر نگاه داشته بودیم و به طور موقت خارج از تهران میزیست تا دستخوش به روزنامه ها و مجله ها و غیره نتانها نداشته باشد چون با وهم گفته بودند و گفته بودید که حسام بخارج رفته است و از آنجا که حسام بیا در گفته بود که ممکن است بخارج بیرون ما فرمان به راحتی این فروخ ها را خبول میکرد و باوری میداد که پسر بخارج رفته است و چندین بار از شما هم خواسته بود که حتما از پسر بخبری بگیرید شما هم رفتید و بجای اینکه از طرف شما خبری از حسام برسد بیا خبر میرسد که شما هم بیست سرما منبر میگنارید اما چون خبرها از راه دور بود و به تواتر هم نمیرسید و شاید هم بنا بر خواست دلمان آن خبرها را حمل بر کتب میکردیم تا اینکه مهتدی گوهریان برگشت و از زندان که آزاد شد و بسراخ من آمد خبری نتان دار از شما نقل کرد که دیگر برای من جای فریبی باقی نماندو با اینکه به گوهریان مطلقا بدبین نبودم در جواب اظهارات او شما بخواندن این دو بیت از حافظ اکتفا کردم -

گرچه ترد آلود فقم دور یاد از همت  
گر با چشم خورشید فامن تر کنم  
منکه از باقوت و لعل اشک دارم گنجها  
کی طبع در گزدهی گردون دون پرور کنم

و از بحث فر آن موضوع خارج نمیم (میبینید که نظانی درست است) شکفتا با اینکه شما خود یکی از آن زمانای بودید که برای حفظ حیثیت و خرافقتان از ترس ما موران نانبیب و فاسد رژیم جنهمی وقت همیشه زهر با خود میذاختید بدون توجه به تالی فاسدی به افتای

میازند تا دیگران بخوانند.

انتظار داریم که زهرا تویسان و مداحان این اما مزاده های مروغین در حق ما لعنت نامه ما در کنند و تقریبه ها بسراهند ولی بختیهد از حافظ بزرگ عزیز که :

از صدای سخن عشق ندیدم خوستر  
بادگاری که در ایسن گنید دوار بماند

از اینکه حسام صندوق سر بسیاری از این آقایان بوده حرفی نیست ولی به چه نوع از این اسرار بی پرده و آشنا شده بود؟ البته و صد البته روشن خواهد شد وبه بختین "بوم نیلی السراثر" فرا خواهد رسید \*

تنها سه زراز دل من پرده بر افشاد

تا بسرد فلک شیوه او پرده تری بود

هم اکنون استاد و شواهدی در اختیار من و دیگران است که همه از بکلر دلالت فارذ بر اثبات حیثیت و شخصیت والا و عرف و افتخار حسام ، و از طرفی شواهد و دلائلی قاطع بر محکومیت قاتلین تالیق و نادرست آن مظلوم که امجدواریم هرچه زودتر آن روزی برسد تا نامه خیاهان رسواتر و رومیاه تر شود \*

بباری شکار چندین مردان بزرگ انقلابی که هويت آنها را شناختیم ۳ نمیوانست جز مید کبوتر حرم و سرخ خانگی باشد آنها هم مرغی که "خودبه بال خوبستن در نام صبا دان آمده بود" و دیدیم که این آدمکها با و آن روا داشتند که دشمن دشمن روا ننیدارد و فردهای سرگردنه به خاکی بردن حصه بیشتر از غنائم بستان آورده باین راحتی و خون سردی سر رفیق خسته و خفته خورما ببتگ جفا نمیکوبند و چه بسا پس از اجرای نقشه ای چندین نانجیبانه و عاشقانه این بزرگان انقلاب جام بیجام صوره اند و در رخساره رنگ باخته بکدیگر بقافه انقلابی تاریخ را میخیده اند \*

راستی زهی بی شرمی ننگ بر آدم کفتان ، تقریرین بر این بزدلان تیرسو؟ سرگ بر دوست گدازان دشمن تروازی که فستجان بخون بهترین و صفیق ترین جوانان جان بر کد آلوده است -

باید از این آقایان پرسید با اینکه کمیته مرکزی حزبنتان شما را از انجام چنین کاری اکیدا منع کرده بود در صندوقه سیننه حسام چه اسراری از شماها نهفته بود که دنگا بختید بخارج برود و در خارج خورما ببقامات حزب شما برساند.

برای ما مایه بسی خوشحالی است که اگر در مبارزات ضد استعماری و ضد رفاختانی و فعالیتها علیه سیاست های استعماری با شما بودیم خوشبختانه از شما نبودیم \*

نمیدانید فر آن ایام که از در و دیوار غم روی غم میریخت برما چه گشت؟ از بکلر با کوهی از درد و رنج فر سوگواری پنهانی خود بودیم و از طرفی تحت فشار همه جانبه مقامانی که انتظار داشتند و میخواستند که وسیله ما از این واقعیه هولناک بشر حزبی که بر بود از افراد غریب و با ایمان و مردم محروم جامعه استفاده کنند و ما همچنان دندان روی چگر داشتیم و نه بوعده آنها اغتصابی کردیم ر نه از وعدهتان بدل بهم و هراسی راه میدادیم و بهر حال آب آسیای

رازی، پرداخته بودید که ممکن میبود چیزی بی ازین راز متحرک باستانها از زهر یا زست داند گرانسایه عزیز پشود. گوش پلها ی بیشتر خود را خراب کرده و چنان در نا رو بود دسته بند بها گرفتار آمده بودید که با خود گفته آید = پس از ما گو جهان را آب گیرند = برایشی وقتی که این مطلب و مطالب دیگر را از مرحوم گوهریان و دیگران می شنیدم با خود می گفتم = نه بر مرده بر زنده باید گریست =

خبر میرسد وقتی که برای برافرم منطقی پرونده برنج می ساختند شما اگر در ساختن و پرداختن آن پرونده شرکت نداشتید در دفاع از سلسلی یا دیگر منافعان او همراهی نکرده آید ( من توباره پرونده برنج معطای و موضوع جیب و برافرم مرتضی در همین نامه باعصار توضیح خواهم داد بدوستی ها قسم دلم نمی خواست باور کنم که شما هم رفیقید و نشان به تن اعوان و انصار خصی خصی خورد که دکتر ارانی شهید درباره اش گفته بود که = فلانی آنچنان گزارش علیه ما با دانه سیاسی میداد که گوش مرتضی به رئیس خود گزارش میداد =

اگر این خبر را نمی شناسید ( به ترتیب حرف ) از جنابان آقایان اسکندری رادسلی طبری علوی و دیگر آقایان باقی مانده از گروه ۵۴ نفر که عمرشان دراز باد و خداوند لافشان دارد بپرسید که قاعدتا عرفانمندان و مادقانه پایستی معرفی اش کنند و اگر جواب را به لبث و نقل گفرا نند از قول من با یان یگوئید

آناندکسه به صد زیمان سخن میگفتند

آیسا چه شنیدند که داموش شدند

واگر گشتند که فلانی جوان بود و ترو و باید از گذشته ها گشت باز از طرف من بگوئید آقایان اداسه هتده راه دکتر ارانی آنها جایز است که تازه سلمان سلطنتی و مشکوک را به بیخوائی و بیخنائی برگزید؟ آیا اگر در توبه بجز فر برابر خدا و ند این چنین باز باید تکلیف اجتناع و جامعه چیست و کار خلق خدا بکیا خواهد کشید؟

چه بسیار قبول انقاد ها و انتقاد از خودها بیشتر اغتنام فرصتی است برای خطای دیگر و فراوان توبه ها که دورخیزی است برای مصیبت بعدی =

شاید شما از حیث عاطفی و وابستگی زناشویی حق داشته باشید که در محکمه و محاکمه رسیدگی باین جنایت بمفومان شاهد حرکت نکنید ولی حق ندارید بمشطور لوٹ کردن جنایت جنایتکاران سرو روی کسانیکه شرشان نه تنها شما بلکه بهیچکس نرسیده و همیشه خواسته اند بی ریا و مادقانه در خدمت مردم باعند لجن پاشی کنید = آنها میدانید شرعا و اخلاقا مرور زمان شامل چنین جنایاتی نمیشود؟

برگردیم به پرونده برنج آنها باخنامار = بسیاری از دوستان گرامی و شخصیت هائی که به اطرفی سفر میکردند برای برافرم منطقی کم و بیش سوغاشی هلی وگلی میبردند؛ یکی از دوستان ما نواگی سقارتخانه های ایران فرما لک شرفی ما موریت ناخت برایشی مقداری برنج گیلان سوغات برده بود که اتفاقا فرآن روزها یکی از دون هستان مهمان منطقی بوده و ( شاید هر ما ما موریت عامرا از طرف گروه منصوص = که چه میدانند؟ ) و منطقی با تمام گرفتاری مالی

و مادی که داشت و با تحمل کار سخت و طاقت فرسا و البته نهم و خرافتمندان با اندازه بخور و نمیر امرار معاش میکرد بنحیبه مهمان نوازی خود را موظف میدیده که برای این مهمان میزبان کی بخت و بزی بکند و از همان برنج حرام و مشکوک که روی طرف آن نغانی سفارت ایران و نام آن دوست ما نوشته شده بود غذا تهیه میپیدند و این مهمان تکبیرام از این برنج بی به ارتباط ۲ منطقی با يك ایرانی میرسد و این کشف مهم سیاسی را برای همان دار و دسته کفائی حزبی گزارش میکنند که خوشبختانه این گزارش احقانه و مغرانه با استهزا = و اعتراض شهید آدسلی خوب و انسانهای پیدریش و با تیرت ماهر در جلسه مواجه میگردد و گزارش دهنده کله خورده و سرافکنده میخود و تیر پرونده سازان نیز به سنگ محکست میخورد = شاید اگر این گزارشگر متوجه میشد که جناب آقای حسن معنایت هم هر وقت با طریقی میرفتند مقداری برنج دم سپاه برای منطقی سوغات میبردند گزارش معنای ترتیب میداد چون جناب ایجان وکیل و موسی مرحوم دکتر محمد صدق بودند و هستند ( خدا کند این تذکر امروز من کرکی برای پرونده سازان علیه منطقی نشود و طرفداری از مرحوم صدق را هم نخورد) عیبا که بر از گذشت بیست و پنج سال از این داستان کمیته ایالتی حزب شما در خیر از گرفتار چنین کشف پرسو معنای شد و روزنامه ها نوشتند که از دفتر کمیته ایالتی حزب نوده در خیر از چند کیسه برنج امریکائی و ..... کشف شد راستی که چه پرا لعین دنیائی است = بکیا میرویم و چه راحت بچان هم میافتیم و جعفر ساده و آسان خرافتها را انسانتها را در مقابل هوی و هوس خود قربانی میکنیم و تازه ادعای رهبری جامعه را هم داریم =

اما موضوع اتومبیل جیب و مرتضی = فرآن روزگان وانگشا که جوجه های آن ها خانه دسته بسته از افسران وطن پرست را بکام مرگ میکشید و محصل آنکند از ترس و دلهره بود = فرآن روزها که اختیای آم کتا و تقرب جویان به سرسته خون آغا مان از کشتن و تاراج تمامی نداشت لازم آمد گروهی از افسران عزیز که بقیه السیف رزمندگان وطنمان فرمخفا گاهها شان بودند جابجا خورد و برافرم مرتضی را در انجام این مهم بکنک خواستند = با اینکه مرتضی خود ماعین سواری داشت ولی باب احتیاط بجای استفاده از اتومبیل شناخته شده خود وسیله جیب بزرگی یکی از دوستان نجیب و نجیب زاده اش ( آقای شروین باوند فرزند مرحوم سرتیپ سیف اله خان باوند) این وظیفه انسانی و ملی را با انجام رسانید و هر يك از این گروه عزیز و دلور را به محلی تازه و خانه ای دیگر منزل دادند و برایشی که آفرین بر روحیه این بهارزان خریف و صد آفرین به دل و جگر این فرزندان عزیز وطنمان ایران = در میان این بزرگان و سرداران افسری بود که در اثر انفجاری سزا یا مجروح وله شده بود ولی طاقت و مقاومتی که از خود نشان میداد انسان را سراپا به شوق و وجدی هر چه بیشتر تر راه مبارزه علیه رژیم منفر و اجسادت =

لحن و نغزین تاریخ نصیب آنها خواهد بود که دانسته و با نداشتنه و با از راه ترس و تردید فر آن لطف سرخوش ساز نیروی این سازمان استثنائی ایران را عاطف و باطل نگاه داشتند و این سرداران ملی ما را کتبسته تحویل میرغفیان دادند

میگذرید و از حجت ذوق و شایسته را بغل میگرفت و میبویید.  
 دعوت استاد دهخدا مؤثر افتاده بود و روز بروز فعالیت ما فزاید و اعتنای با ایمان آن حزب و بعضی  
 از احزاب دیگر و اقبال و استقبال مردم فزونی میافتد و از آنطرف هم دشمنان ایران و دشمنان  
 سعادت مردم ما از فعالیت های ما با یکدیگر علیه جمعیت دست بردار نبودند و هر روز کارشکنی های خود  
 را نسبت به خدمات بی ربا و این جمعیت زیاد میکردند تا با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کلشای جمعیت  
 بسته شد و کار پرفایده و پر بهره ای به تشکیل گرانید +  
 از طلب برت ندم + منظور مقایسه دو طرز فکر بود یکی ناسالم و دیگری آموزنده و سالم و هر  
 دو دربارہ انومیپل اولی در نهایت مودی گری و کوبیدن اشخاص از طرف این همه طالبکار ها و  
 دومی در کنار حسن نیت و اصولی +  
 رنگرگ است اینسن آب خیس برهسن آب شور  
 بر سر غلابی میسرود تا نفع صورت  
 گذم که همیشه طالبکار ها - این همیشه طلبکارها از آن تیره مردمی هستند که میخواهند از راه  
 ایجاد رعب و وحشت دیگران را مطیع و منقاد خود سازند نه همفکر و همراه بعضی میخواهند دیگران  
 چون فدائیان حسن صباح بدون چرا و چون سر سبز مرد باشتد و چشم و گوش بسته فرمانبر و فرمان  
 بردا و مراد +  
 من روی ختم با آن مردم مبارزی است که در راه دسترسی بمقام و تقرب بمساجیان مقام خود را از  
 حد مریدان بهتر از ده خدا تکی فراموش میخواهند و بسامت جامعه بیشتر مینانیدند تا به جلب  
 رضایت مراد و مرید + من با این چنان کسان حرف ندارم + با این چنین آدمها ( اگر چه از مایه  
 دل بغض و کینه ای دارند ) " که ناخته باشند " و با از خواندن این نامه بغض و کینه ای از ما  
 بدل میگیرند " که به دل بگیرند " )  
 من روزی از چنین انسانها خواهم خواست که کلاه خود را فاش کنند و بجان جوانان این مرز و بوم  
 رحمت آورند + با بی نظری و بی غرضی بگنجهت ها بیندینند و مرید و مراد بازی و روابط  
 عموسی و سرسپردگی های غایب وار را با مسائل حساس و دقیق اجتماعی و تاریخی قاطی نکنند و با  
 سکوت نامید آمیختن خود را غریب خطاها و جرائم و جنایات گفتگان و این آقایان سازند  
 و به انسان و عظمت انسانها فکر کنند و لاف بیشتر به سکتیمان بیندینند تا جناب میرزا ها و  
 ملاجی ها و خلایق از گنجهت ها برای آینه پند بگیرند که  
 " من حرب المبرح حلجیه النمامه " +  
 بیسز دوزخ نیساعسد هیچ جانی  
 اگسز نیسز آرمسوده آرمسزانی  
 و تا یکبار دیگر نگویند " لوکنا نسمع اونعل ما کنانی اصحاب العمور " - سوره ۶۷ - آیه ۱۰ +  
 مینوع حرام و حرام هارا امری سرسری نگیریم و باستی دنبال انگیزه این قبیل جنایات و خطاها  
 را گرفت تا علت این نافرمانی های از عدالت و انانیت و انگیزه این دوری های از سلامت نفس  
 را بیابیم ( اگر چه جانی برای خود دلالی بشناسد و سعی کند تا عمل خود را حوجه جلوه نهد )  
 نقشه ۵، صفحه ۱۸

حرب بلامتی همه آنها بسر منزل امن نری رسیدند و نفسی راحت کنییم + و واسطه استا که برآز  
 مدنی مرتضی مورد سزوالی ابهام آمیز چندین آوری قرار گرفت که آن ماخین جیب از آن که بود ؟  
 که البته این سزوالی یا جواب سخت و دندان شکن برآز برخاص مرتضی رو برود شد براسنی که :  
 بسد گسبان بساغد همیشه زعت کار  
 نساغ خود غوانسد انخر حق یار  
 من از یادآوری این مسائل و ورود در این قبیل موارد متذکر و مقصودی بزرگتر از پیشگویی و درد  
 دل دارم و از آنجا که الکلام بجز الکلام داستان دیگری دربارہ انومیپل دارم که خشنیدی است -  
 در یکی از روزهای تابستان ۱۳۳۰ با اتفاق غا فروان استاد دهخدا پیشنهاد پیشنهاد افتتاح  
 از کلشای مبارزه با بیسوادی وسیله انومیپل آقای باکراد و راننده ایمان محبوب شهر رفتیم -  
 پس از افتتاح کلشای که برگشتیم منزل استاد دهخدا اینان ضمن اظهار رضایت از زحمات معلمین  
 با ایمان و همه کسانی که دواطلب همکاری در این جهاد مفلس شده بودند از من سزوال کردند این  
 انومیپل که گاهگاه ما را با این کلشای میبرد مال کیست ؟ گفتیم انومیپل متعلق به یکی از دوستان من  
 آقای باکراد است که بنما هم ارادنی تمام دارد + بفرمائید منظورتان از این سزوال چیست ؟  
 فرمود آن روز که مرا بشرکت در پایه گذاری این امر بزرگ و خورر ملی دعوت کردی من ضمن قبول  
 این خدمت گفتیم چون ما تشکیل برای این کار نداریم و ایجاد تشکیل تازه هم مشکل است و هم  
 به طول خواهد انجامید اگر احزاب و جمعیت ها نیکه دارای تشکیلات منظم و منسجمی هستند خصوصا  
 حزب توده که دارای تشکیلات بزرگ و منظمی است ( منروط پیرا نیکه مراد سیاسی خود را برای این کار  
 ملی و غیر حزبی تعالت نهد ) میتوانند فرما نیکه به این هدف مقدس ملی کمک بسزایی بکنند و شما  
 در جواب گفتید ممکن است با مسئولان این حزب و دیگر جمعیتها و احزاب تماس گرفته و از طرف شما  
 به همکاری در این مهم دعوتتان کرد + اکنون خواستم بدانم که آیا با آنها تماس گرفته شده و آیا  
 این انومیپل از طرف آنها فرستاده میشود ؟ گفتیم من هنوز با آنها تماس نگرفته ام و بغرض  
 اینکه انومیپل از طرف آنها میبرد چه اشکالی است ؟ فرمود هیچ اشکالی نداشت ولی این سزوال  
 یعنی میآید که حزب توده چرا باید انومیپلی باین مرض و طول ناخته باشد و باز تکرار کرد که  
 کمک همه احزاب و جمعیتها و ضمنینها نیکه دلسوز این ملت و این مملکت استمدیده هستند در باری  
 و کمک باین جهاد ملی واجب و لازم است + که اگر بنوا ندم رهنم بیسوادی را از این مملکت پیرانازیم  
 مطمئنا بساط استبداد و استعمار را نیز براحتی بر خواهیم چید +  
 این دعوتها بعمل آمد و کمکهای ثابان نوجویی به پیشبرد مقصد جمعیت مبارزه با بیسوادی  
 شد - هیچ فراموش نمیکنم وقتی به کلشای میرفتم که در نیسی از تنها اطاق کارگری تشکیل  
 میشد یعنی اطاق با چادر تازی بدو قسمت شده بود + قسمت عقب اطاق محل زندگی زن و بچه بود  
 + قسمت جلوی اطاق کلشای مرص و در این کلشای محضتم + معلم با شکر هندی خاص مسئول تدریس  
 بود + این شکر و زیبایی و زینت کلشای وقتی با روح خود میرسد که میدیدم اشک شوق از چشمان  
 خسته ولی پر فروغ این پسر دیر و جامع کبیر فرهنگ و ادب ایران بپوشی بیلبا میسود مراد نه ای



### اعستفا

بدین وسیله استعفاى خود را از "جبهه" دمکراتیک ملی ایران اعلام می‌کنم. دلایل ام بشرح زیر است :

۱ - هنگامی که در ایران به عضویت فردی این "سازمان" درآمد امیدوار بودم که این "جبهه" با درس‌گیری از تجربه‌های تلخ "جبهه" ملی ایران و نیز حزب نوده بتواند به نیاز تاریخی نسلی جواب گوید که از تاریکی‌های بسیار گذشته، خواستار ساختمان ایرانی برآستی مستقل آید و دمکراتیک است، و آنهم از طریق همکاری آگاهانه و خودمختارانه تک تک شهروندان.

لکن بزودی در عمل هسته‌های تردید و شک نسبت به صداقت و درایت برچمداران این سازمان در ذهنم نشانه شد، زیرا از درون مشاهده می‌شده که "رهبران" خود برگزیده این سازمان عنایت زیادی به خواست‌های درها و کوشندگان "جبهه" ندارند، و می‌کوشند اینان را به همان سبک متداول احزاب و سازمان‌های سنتی، وسیله دست‌یابی به آمال و آرزوهای قدرت طلبانه خود بدل سازند.

پس از نظرات خیابانی علیه تعطیل روزنامه آیدنگان، کار این "جبهه" نیز تعطیل شد. و دیگر از آن خبر زیادی نبود، زیرا تمام "سازمان" به "رهبری" بی‌درایت چند "رهبر" متکی بود، و نه ارتباطات سازمانی کار درها. کوشش‌های بعدی برای تجدید سازمان و دمکراتیک شدن آن بی

حاصل مانده، بزودی تمام سازمان‌های عضو "جبهه" و اعضای فردی از آن کناره گرفتند، مگر "اتحاد چپ" که بعدها پس از انشعاب می‌که در آن رخ داد، با شرکت چند عضو قدیمی و چند تن جدید تحت نام "شورای متحد چپ" تجدید سازمان شد. دیگر تمام اعضا و کادرهای با سابقه از آن کناره گرفته بودند. اعضای شورای مرکزی و هیات اجراء شی آن استعفا دادند و کناره رفتند، مگر سه نفر، یکی از اینان، رفیق شکرالله پاک‌نژاد (پادش گرامی باد)، در تابستان ۸۱ دستگیر شد و پس از ورودتسنجیده، دوتفر دیگری به شورای ملی مقاومت، در زندان اوین ردیالنه بدست جلادان خمینی تیرباران شد. (در مورد خطر مرگ رفیق پاک‌نژاد تذکر لازم را به موقع دادم و در نامه‌های هزارخانی نیز از آن یاد کرده‌ام) اکنون این دوتن در واقع منتخب هیچ جمعی حتی کوچک نیستند.

۲ - پس از ورود دوتن از اعضای هیات اجراء پیشین به پارسی بازمیدوار شد که این دو با درس‌گیری از همان تجربه کوتاه و ناکام چند ماهه خود درج. د. م. ا. در صد اصلاح امور برآیند. با همین امید به عنوان یک عضو مسئول، برغم تمام ایرادها و اعتراض‌هایم از هیچ گونه مساعدتی به ایشان دریغ نکردم، زیرا بازمیداداشتم با نشان دادن حسن نیت ام در عمل خواهم توانست آنان را به قبول راه درست ترغیب کنم. بسیار کوشیدم تا آنان را قانع کنم بجای عضویت در "شورای ملی مقاومت" (که چنانکه نوشته‌ام بیهوده جان شکرالله

براستی جای همه شما خالی \*

گفتم که بایستی آقایان اعضای کمیته مرکزی وقت حزب نبوده بطور علنی و آشکار بدفاع از حیثیت و خرافات حسام برخیزند تا لاف‌ناب نام حسام در رفیقان مردمان و نامردمان در نیاید \*

در اینجا لازم میبینم که یکی از نوشته‌ها را در جوان جزئی (که با نفاق ظریفی و بیچین دیگر از هم‌زمان رفیقان بدست‌سازا و کپها ناجوان‌مردانه مجید شدند) تیسره ای بنویسم \*

تیسره :

در محیط درست زندان محو ساواک که راه کتب‌خبر از خارج و فرستادن خبر از زندان به خارج را اگر نگوییم تقریباً ناممکن بود میتوان گفت سخت‌نوار ممنوع و بیشتر اخبار ندان بدعان و گوش‌گوشی آنهم با ترس و لرز و بالنتیجه با خنوع و زائده‌هایی از زندانی‌ای به زندانی‌ای میرسد و در آن اوقات که برده از راز چنین جنایتی برداشته شد و در سالن سینمای زندان هم فیلم و تصویباتی از این جنایت را برای زندانیان سیاسی بنمایش میگذارند بسیاری از اعضای حزب نبوده چه از اعضای مومن و بی‌خیله بیله و چه از نامومنین و خطاکاران آن حزب نیز در زندان زندانی بودند- بکطرف از مومنین به حزب نبوده یا از روی بی‌اطلاعی از کم و کیف این واقعه و قضا و اتفاقات دیگر علی‌العمداً ناآشنیده خود را موظف بدفاع از هر عمل زشت و نامسویب حزبشان میدانستند و از طرفی دیگر آنستند از اعضای غرض و خطاکار حزب نبوده بنا بر خصمه ذاتی خود (که جفا تن از عرکای در این جنایت) در زندان برات توجیه این جنایت در ذهن زندانیان سیاسی چنان القا \* شبیه کرده بودند که خانروان جزئی این جوان مقاوم و شهید که راه کتب‌اطلاع صد پخ و دقیق از چگونگی مآوئع پراپتیسته بود نام حسام را در رفیقان پیکارانی آنهم بطور ناآشناسته ای آورده است و ای کاش آن سخته از روحان همان مبارز و آذینه جوانان و زنان و مردان پرچم و خروش مومن که پشت جلاان شاه و عوامل سیا و ساواک چه در زندانها و چه در میدان‌های مبارزه مجید شدند امروز میبودند و سقوط رژیم جهشی را میدیدند- میدیدند که دشمنان خدا و خدا چگونه مخدول و مذکوب شدند و ای کاش میبودند و به احتیاجات و اتمات آشنا میشدند و احیاناً در راه و روش و نظرات خود تجدید نظر میکردند

براستی که جای همه شما خالی و یاد همه خان بغیر

آقای دکتر کیانوری که گوئی از راه پیشگوییهای فال نخودی و نذر سفره حضرت رفیه و توسل بختم انعام و ذکر نادعلی صغیر (آنهم نه با اعتقاد) خونرا با لقره صاحب منصب قدرت میبندد پستتر من اختالم کتان " همی طبل کوبد بزیر گلیم " ولی خوب است که ایشان بدانند که فی‌المثل اگر پیر همان و یا پیر ازخان زمان نبود مرا به سیاہ جال‌ها بکند و یا توجه‌هایی مرا در کوجه پس کوجه ای‌لت و یاره کنند ذره ای معرفت من نسبت به شخصیت و هویت ایشان نه کم خواهد شد و نه زیاد \*

گر طیره میمانی و گسر طمینه میزنی

ما نیستیم منتقد سرد خود پند

بایستی از این آقایان خیلی جدی و صریح پرسیده شود \*

با این که چندی و نسائی آقایان از حسام نزد کمیته مرکزی حزبشان موثر نیفتاده بود و کمیته مرکزی از هر عمل ابذاتی و انتقاسی نسبت بآن مذاکار مطلوب آقایان را منع کرده و بر حذر داشته بود در صندوقچه سینه حسام (و شاید هم نیگری) چه نوع اسرار را از ایشان نهفته بوده که نگذاشت و مهلت ندادند که حسام خود را بخارج برساند و با مقاماتی گفتگو کند و مطالب اسرار را در میان بگذارد؟ و با اگر هم سعایت و گزارشی نارستی موجب غلبان حد و بددلی‌ای شده بوده است جواب دهند \*

"آیستنی نهان بود و زادن آشکار" ما از اعضای کمیته مرکزی وقت حزب نبوده در عجیبیم با وجودیکه خودبه‌خود به مللومیت حسام نظر و رای داده و این جنایت نابینودنی را محکوم دانسته چرا بطور علنی و آشکار بدفاع از حیثیت و عرض حسام برنفاشته اند تا لاف‌ناب نام حسام در عداد نامردان و نامردمان در نیاید؟

دفاع از اعتبار و آبروی کسی که تا مابان عمر با تمام غیرت و حمیت و باعدی و صفا با آنان بود و همه جا در زمان احتفاء \* و چه تا آخرین برنامه مهاجرت این آقایان ذره ای از تلاشی و کوشش باز نایستاده بود آنها نمیتواند دفاع از خودشان هم باشد؟ و آیا تردید و تاخیر در دفاع از سلامت نفس چنین صاحب‌مدعی وهم آور نیست؟

البته ما خود میدانیم نامه‌های متعدد و اظهار نظرها ی انسانی این خصم‌ها ی ستول را عیناً در با شواهد و دلائل و ترائی قرائن بسیار در اختیار همگان و اعضای صدیق و با ایمان حزب نبوده قرار ندیم ولی وظیفه حکم میکند که آقایان خود باین امر اقدام کنند و از رفیق سرباخته خود دفاع نمایند \* و بقول ابوالفضل بیهقی \*

سخت دشوار است بر من که بر قلم من چنین سخن میروم و لیکن چه جاره است که در تاریخ محابا نیست \*

در مقام گفت‌مهر خامشی بر لب زدن

تسبیخ را زبیر سیر در جفسگ‌گینهان گرفتن است

من از سالیان پیشی نقاتانی گذرنامه کرده بودم تا برای احتیاج حق براندم و بعدا کم‌کمکیندن این چنایستکاران در سبکه ای مردسی و تا بد بین المللی داد خود و خانواده‌ها مان را از این آدم کتان بستانم ولی چکنم که پس از چندین جلسه که یکی از مراکز ساواک واقع در خیابان میگده کتانه شد و پس از استیصال و جوابهای منطقی و مکرر بهیچ صورت با صدور گذرنامه من موافقت نند

(و هیچوقت هم نفهمیدم چرا) ولی همچنان در تعقیب گرفتن گذرنامه بودم تا در دولت تریف امامی (که رژیم بخیال خود میخواست درجه اطمینانی باز کند تا شاید بتواند انفجار حسی الوقوع ایران را به تاخیر اندازد) من نیز موافی باخذ گذرنامه عدم ولی باز چه میخوانستم کرد که در روز اول تشکیل دولت ازهارای به زندانم کفیدند و شگفت آنکه این بار هم یکی از موارد بازجویی از من این بود که بچه منظور امرا را فر گرفتن گذرنامه داشتی و غرض از مسافرت بخارج چه بود؟

پس از آزادی از این زندان ترجیح دادم که فعلاً از مسافرت خودداری کنم بخصوص که پدید بینی تغییر رژیم چندان مشکل نبود و خفا را شکر که ما ندیم و سقوط امریمن و امریمنان را ندیم و

راستی چرا بدو مل خود تعلیم ندادند که در میحت انتخابات دوره هفدهم آن کتاب را از هفتاداران برادران عزیز و گرامی شما ( که برخلاف میل و رغبتم بگ وقت دیدم که بآن قطار کعبه شده ام ) بحساب نیاورده اند چرا ؟ و باز هم چرا ؟

در روزها نیکه فیر رضا خان میر پنج را میکوبیدند و خراب میکردند یکی از خصیصهای سیاسی سرشناس باستانی یکی از وکلای بسیار عزیز و محترم دادگتری که از سر لطف و محبت پسرانم آمده کار برده است ؟ من در جواب گفتم یاور تمیگتم و نباید چنین باشد و هرچه ایشان بر صحت اطلاع خود در این باره با بیشترند من اصرار داشتم که تا تحقیق بیشتر و کافی نکنند این حرف را بر زبانها نیندازند

" اگر دین تعدادی لاقل از آزاد مردان باخیزد "

ولی عوامل نفوذی این همیشه طلبکار همچنان به تبلیغات سو\* و نامردمی علیه ما ادامه میدهند. یکروز برادر مرمنی را که بمظهور اعانه خود و خانواده و برای فرار از این همه نامردمی ها به تقلید ( اگر چه ناخیر و ناراضا ) از رای و نظر این زمین با چند راس گاو - برای خود عالی ساخته ( که آنرا هم نمیگزارند) نفوذالی خون آشام معرفی اش میکنند که با سواران جراب و شمشیر زنان نیزه گذار همچنان به اطلاعات و تیولان دیگران مبتازد و گله ها و رزمه هارا بنهارت میبرد.

در اینجا من باین علی بیانه گیرم و وعده میدهم چنانچه مقام وام دهنده باین گاداری کوچک ( که میتوان گفت نویی گاویازی است نه گاوداری) موافقت کند برادر مرمنی از این بازی دست میکند - و خود را از این گرفتاری و درد سر غیر مفید آزاد میسازد-

و بی مزه تر آنکه افرادی هم از حزب شما که خود دارای آلاب و الحوفی ( چه در ایران و چه در خارج از ایران ) میباشد ولانه سگمان را هم از اینا کلبا میآورند موظف باین س باخی ها میشوند زهی نامردمی

و روز دیگر لیست های ملوث و ورق پاره های ننگینی را که چاپ میزنند مستقیم و غیر مستقیم بنسبتنی چند از مریدان و ابادی احمدی و نازان و شاید هم مغربی خود میکنند تا اینطرف و آن طرف بچرخانند و باین و آن بنمایانند که ببینید فلانی یا فلانی ها هم ببله / بیخبری و بسنی آدم راناکبیا ها میکفانند اما از حکم ستانی بجنوید که میآوید \*

این ایلمان که بی سببی دشمن منند پس بوالفضول و باوه درای و زنج زنند هم ناکندن گرچه همی یا کسان رونسد هم جولهند گرچه همی بچکف کشند ما نند نقی رسمی بی امل و منسید گرچه به نزد مسام چسبوظی میکنند تهمت نهند بر حسن و مننیتی گبر و پس

آن کسان که خالما حطما و از روی ایمان و اعتقاد سالم و طینت پاک و مردمی کمر بندمت خدا میبندند در زمره آدمیانند اگر چه بی نام و نشان باین دنیا بیایند و از این دنیا بروند و آنها که بخاطر اطفای شهبوات نفسانی و ست بایی بشهرت و مقام تن بهر کار غیر انسانی و تا مشروع میدهند از گروه ندان و دیوانند اگر چه بهر صورت و شکلی همیشه و همه وقت خود را در همه جا مطرح سازند و مورد بحث قرار نهد -

در یکی از روزهای بعد از اعلام نتیجه آرای انتخابات مجلس خورا - ظریفی که از کینه نوزبایی آقای دکتر کیانوری و ساده لوحی آقای دکتر جوت داستانشا میگفت در سالهای گذشته روزی در یکی از جلسات حزبی که عیبیه به حکم حزبی بود دکتر جوت برای دفع و رفع اتهام از خود رو بدکتر کیانوری کرده و میگوید " هر بلایی که بر سر حزب آمده تمام تقصیر شما و نشه بندبایی شاست " و با اینکه دکتر جوت این ساده مرد نسبت به کیانوری و دار و دسته او بعدا تجدید سرسپردگی کرده ولی آن کینه دیرینه همچنان باقی است بعدی که تقریباً پس از ۲۵ سال فتنه میشود دست از یارو بر نیاندود و میببینیم که بعضی و به بیانه ای بنا هر موجه جوت تا مرد انتخابات از موطنت تبریز میگذرد او را در آن روزهای بر هیاهو و بر هرج دمرج آنرا بیجان به تبریزی میفرستند تا با آن افصاح روبرو شود ۴ در صورتیکه اگر در لیست انتخاباتی تهرانی گذاشته بودند لاقل از این دو میلیون و هفده هزار رای پنجاهزار رانی هم برای جوت دست و پا مید - و هم او میگفت که جوت خود نمیداند تا کی و تا کجا بایستی جریمه آن ترک اولی را بپردازد - و از ساده لوحی دکتر جوت جوت نه عیب که بقبولانندش تا این شهادت تاریخی را تکذیب کند و برای چندمین بار لاقل نزد شاهان عینی آن جلسه رسوا و بی آبرو تر گردد

بطوریکه از سران وقت حزب توده ایران مسوع افتاده است حسام برای بسیاری از آن آقایان چه در دوره افتخا و چه در تهیه وسائل مهاجر نشان از یاران صعیق و فداکار و نامردی بوده که تا آخرین برنامه سفر همراهیشان کرده است -

آها میتوان باور داشت که حسام در تمام آن فعالینهای بر خطر و بر مخاطره باطن و نیت خود را پوشیده میداشته است تا برای خود در حزب شما راهی باز کند و جایی تدارک ببیند و مقام حزبی را یکی بر سر از دیگری ملی نماید تا فی المثل خود را بدبهری حزب برساند و ضربه آخر را فرود آورد ؟

دانسته نیست که فارو بسته این همیشه طلبکار از جان ما چه میخواهند ؟ و چرا و به چه علت عواما نفوذی خود را در گروهها و گروهکها وا میدارند با لیست های جورواجور ساختگی ما را بیازارند و چرا در کتابی که بنسبت گروهی از این فارچ های سر از خاک در آورده تنظیم شده در میحت انتخابات دوره هفدهم مرا از هم منفصل های مرحوم سید محمد صادق طباطبائی قلم میزنند ( لازم است در همین جا بیگویم که اتفاقا من در تمام دوران مبارزات سیاسی و اجتماعی ام حتی بکبار منزل آن مرحوم نرفته بودم و " باز اتفاقا " مطلقا با آن رول پارلمانی و اجتماعی جنری نداختم )

و ناسین و تمیم دستورکراسی میتوان و باید به بحث های معقول و سالم پرداخت تا برای بیست آوردن مسائلی که جامعه به نتیجه ای علمی و اخلاقی و عملی رسید.

تذکر و یادآوری این گذشته ها خدا ی نخواستند حمل بر خودستانی و خودنمایی نمود - بلکه این گذشته ها و بسیار مسائل دیگر همه دلائل و مدارک غیر قابل ردی است که میتوانیم در هر محکمه ای ابراز داریم -

آتنی بهار و خسرمن عشاق را بسوز  
آتشکند پدید که عود است با حطیب

« اگر دین ندارید لاقال آزاد برد یابید »

سامعی خوردا از علقه و ملائقی خصی و روابط خانوادگی خصوصی خالی کنید و انصاف بدهید که آنها نار و سخته ای چنین عقده ای/خطا کار به برورنده ساز/کینه توز همیشه طلبکار میشوند کبابه کی رهبری حزبی « که از قباض دیگری است » باغند و آنها حتی میتوانند عضو ساده این چنین حزب « تافته های جدا بافته » باغند ؟

گفتم که نهادنم دارو سخته این آفای طلبکار همیشه از جان ما چه میخواهند .

تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی خاندان ما خیلی جلوتر از سوم اسفند ۱۳۹۹ شروع میشود ولی برای کوتاهی سخن از همین جا و همین زمان میگویم که خاندان ما از همان روزهای کودتای ۱۳۹۹ دست از همان روز کودتا و نه حتی یک روز نیز تر تخفیف داد که کودتا کونشانی است ساخته پرداخته انگلیس علیه استقلال ایران و ممالج ملی ما و مبارزه با کودتا و عوامل و عاملین آنرا وظیفه شرعی ملی وطنی داشت و در تمام طول سالهای از ۱۳۹۹ با بنظر ما موران زندان و تیمم و ترور حکومتها ی دست نداشتند همه وقت جل و پلش خود را جلوی خانه ما پهن کرده داشتند و با اینکه همیشه خاندان ما در دلهره و اضطراب بسر میبرد هیچگاه تن بذلت نداد.

آن روز خاندان ما به مبارزه با گردن کش و گردنکشان وطن فروزی برخاست که از این تا کنون نه نشانی بود و نه خبری و نه حرکتی و نه اثری و در تمام دوران حکومت پهلوی ما هیچ عنوان و هیچ تریایی چه بسورت منفی و چه بصورت مثبتی و آشکار از مبارزه دست نکندیم چند باری هم ما قصد آن دوخیمان بزرگرا داشتیم و یکبار هم در طرح یکی از این نقشه ها یکی از دولتمردان که اراضی نام و تمام به شهید عالیقدر مدرس دانشمندان و موجبات تسری من و همراهانم را به قصد فراهم آوردن ولی خود را هیچگونه و هرگز داعیه ای برای زمانداری نداشت بلکه انگیزه ای در این باره تنها و تنها بغاطر انتقام خون منبرس و دیگر شهدا بود یعنی همدستانان این دولتمرد که خدایا بهی با مرزد بمنظور انتقام و برجهن آن سلسله دست نداشتند و نجات وطنمان بود نه چون دیگران که در طرح براندازی رژیم خود داعیه حکومت و زمانداری داشتند و ما چنان در تیرای آن خاندان و رژیم منحوسان مفاوضی در حدود « تعصب» داشتیم حتی به جنفهای هنری و ورزشی ای که بنام آنها و با نام آنان بر ما میشد و از طرف دوستان و نزدیکانما.

ما در به کره گشت پرومیپوهه مگوی  
تو کار خوبین کن که همه رهین میکنند

ولی « حق همیشه باعد و باطل باطل »  
که تانفد که خورشید روشن به لای

بهند ابدای مرد ناسخته لای

دوستان عزیز و باران منفی از من میخواهند که باین یاوه گویشیا و ترهات و براهانده نویسی ها و لالائیات جوابی بهمم و با از مجازی قانونی اقدام کنم و بخصوص دوستانی از ماری باعکس و تفصیلات یکی از ما موران سابق املاک رضا خان که به تعبیر مخصوصه ما ملک چوبینی « دواتی » یا در الفبا ط رئیس وقت اداره املاک پهلوی بوده است و با استغاده بسطاعت و توری بختی از این « نزدیکی » نامقول به تلک کردن و تیغ زدن از پیشه روان و ایضا و اذیت و جوینکاری رعا با مهربانده ( این موجود را نار و سخته همیشه طلبکار کنا بنیشی میباشند و من فهمیدم که من چه میگویم ) و اکتفی ندانم ولی با سیاست و شکر فراوان از این همه لطف و عنایت عرض میکنم محال است اگر تیغ بر سر خسرورم که دندان بسسه یسای سگانش برسم

شما و بسیاری از افراد شما چه افراد مادی و چه از درجه اولهای شما بخوبی میدانید و میدانند شاهد بودید و شاهد بودید که در آن درهای بر تلالم و بر کناکن نکیت بار رژیم جنفیی چه پس از اتمه کثانی ۱۵ بهمن سال ۶۷ و چه بعد از کودتای آنجانی ۲۸ مرداد ۳۲ اگر ما در میان آن طوفانها و اسواج سپهگین همراه با دیگر افراد شریف و هموطنان عزیز در کابین قاپنها ی نجات تیردیم لافلسمی اگر چه خیلی خیلی کوچک بر کمک به نجات غربتیا داشته ایم .

و باز بخوبی وقوف دارید و وقوف دارند که بسیاری از شماها و سران حزب شما و همینطور از دیگر مبارزانی که علیه آن رژیم استبدادی فد علم کرده بودند نه تنها در تیرور مردم عزیز و محترم و خانواده هائی با شرف بودند بلکه غلب غالب اوقات عشیا و روزها را زهر یکسفت میگنزانند آنها میتوان گفت و باور داشت که همه این چنین اعضاء دارای امان نامه معتبر یا به مهر از شاه و سر دستانه دوخیمان بوده اند ؟

و آنچه دلهره و اضطراب و دلواپسی که ما و دیگران بغاطر آنان و از جهت آنان داشتیم همه بیجا و بیپوده بوده است . چه روزها و شبها که ما هم افتخار خدمت و نگهبانی از شخصیت هائی را داشتیم که با افکار و عقاید متفاوت و متضاد و تنها در جهت مخالفت با شاه و مبارزه مریح و قاطع خود با دستگاه استبدادی و استعماری در حال اختفا بسر میبردند .

وجه خیرین و نهدنی و آموختنی بود مباحثه و احتجاج آن جمع در آن حال اختفا پوشیدگی یکی به کتاب و سنت تسک مسیحت و دیگر قانون اساسی را پیش میکشید و آن دیگر با منطق مادی خود به بحث و استدلال میبرداشت . ولی همه در مبارزه بغاطر دفع رژیم استبدادی و قلع ریمه ها و ابادی استعمار اختفای نظر و وحدت فکر داشتیم و بالافره باین نتیجه میرسیم که تر ساید حکومت قانون

از این آقا و دار و دسته ای پیرسید پس از لو رفتن سازمان نظامی حزب با چه حساب و جراتی افسران سازمانی در حال مرخصی را دستور دادید که دوره مرخصی خود را تمام نکرده سر خدمتشان برگردند. و آن سرداران هم که فکر میکردند این تا کنیک است که از مغز های پر نبوغ و برفکری تراوش کرده قبول کردند و به ؛ واحد های خود برگشتند و اسیر شدند و پروژه های اعدام - جان سپردند - نمودار آن افسر " عزیز " با آن قیافه پراز مردی و مردانگی و نجابت که مرخصی تمام نشده دستور این آقایان به محل خدمتی برگشت و گرفتار آمد در لحظه اعدام دربارہ تیغ این نواب چه فکر میکرد و چه فکراتی داشت؟

بلی چرا اینها و بسیاری از این ماجراها را از ایشان نپرسیدید و نمی پرسید و همچنان عافیت وار مهر سکوت بر لب دارید. یعنی جان و مقدرات انسانها و حزب شما برای شما آنقدر بی ارزش است که عقی روزی باین نار و دسته پتندیده آزادی طمع دارد بسنجید عاقی آزادی نسخواهد تا ابد

نیاید و نباید که کسانی بجای انجینین سمات جامعه و مصلحت عموم تنها به متولیان و سردستانان شان فکر کنند و عقی ببرزند که چنین فردی برمی ما رو عقی روزی ها " عافیت میکند به رسوائی " و آنجنان رسوائی که دیدید و با زهم خواهید دید -

هما نظور که دیدید و میبینید که هنوز خوب سکوت عاقخانه خود را میخورد عتوز شما از این آقایان نپرسیده اید که انگیزه و هدفشان در ترور محمد محمد مخبر روزنامه ضد درباری " مرد امروز " چه بود؟ هنوز شما نفور شده اید تحقیق کنید و بفهمید که یا زبیر قوم شهیدت بازی در ۱۵ بهمن ماه ۶۷ که مخبر به اختتامی معابد و بگیر و ببنده های فراوان و غیر قانونی شدن حزب توده و به انزوا کشیدن احزاب دیگر عد چه کسی بوده است -

هنوز شما نتوانسته اید چگونگی برخورد با کونای ۶۵ مرداد ۶۶ را از نامان خود بپرسید -

هنوز شما نتوانسته اید عنوان توده ای - تقنی را از روی پات و بیگناه خود بپرسید -

هنوز شما نتوانسته اید این نار و دسته آدم کثا و توطئه گران و تهبت زنان را در حزب توده شناسایی کنید -

هنوز شما نتوانسته اید بسا براهها و اعمال و کردار های ناروای دیگری که نتایج زشتی بصورت حزب شما کشیده است ببیند کنید -

چون بجای اینکه بمکتب ببینید یا به متولیان عقی میروید و با گرفتار تقلیدی فتری هستید از مقلد تا مقلد فرقا است

کاین جو داود است و آن فیگر عد است

در تمام طول تاریخ هر حاکم کار و هر جنایت پهنه ای کم و بیش طرفدارانی دارد هر جانی و آدمکنی برای جنایت خود محملی میترشد و به گفته نظامی :

هر کسی در پهنانه تیرهنی است

کی نگوید که دوع من تیرنی است

هم ( که احیانا بهملحتی در آن مراسم ثبت انفر کار بودند ) دعوت میشویم حتی یکبار شرکت نکنیم و همچنین هیچ يك از فرزندان ما در هیچ یک از برنامه های چهارم آبان و نهم آبان و امثال آنها شرکت نداشتند - ( تا دوره کودکتان و دبستان را که در آموزشگاه فرهاد بودند از این بابت گرفتاری نداشتم چون اولهای آموزشگاه فرهاد نه تنها رفتنی به شرکت در این مراسم نداشتند بلکه خود نیز سر و نه قنیه را بطرفی هم میآوردند ) و بس از این دوره هم بهر لظاظنا الحیلی متشبث و متوسل میشویم تا گرفتار عواقب و تبعات عدم شرکت فرزندانمان در جنان مراسمی نخویم -

بن ما حرکت در جنان جنبها و مراسم را حرام میدانستیم ؟ و باین دو حکم " تیرا " و " تولا " پایبند بودیم که اگر در زندگی سیاسی و اجتماعی بنام ایجاد و ساختن " تولا و تیرا " بی اعتنا و بی تفاوتیمانم بر جامعه آن خواهد گذشت که گذشت " اگر تمصب از میان برخیزد هر طریقه و شیوهی نیز از میان خواهد رفت " این خلدون

از موضوع دور عدم گفتیم اگر میگذاشتند و مهلت میدادند که پیام بعنوان شاهدی محرم و محرمانه صدیق باخر برد و طالبی و اسرار ی را که با خود داشت با بزرگان مکتب شما در میان گذارد

مطلب غیر از این بود که هست -

دارو شسته این صیحه طلب کار برای رسیدن به هدف در هر راه نامشروعی قدم میگازند و به هر وسیله اهریمنی متوسل میشوند - برای این نار و دسته جز خونمان هیچ چیز مطرح نیست اینان نه تنها دشمن مردمند بلکه دشمن مکتبشان نیز میباشند این نار و دسته ما هرا نه چنان تیره بریده سوسپا له میزنند و چنان با سوسپا لهیم دشمنی پنهان دارند که نسبت عیطان را از بدت پسته اند و ناسند در این است که روزی ست این چنین ناهاگان و ناپکاران رو خواهد عد که کار از کار گذشته است -

دشمن دوست شما را نفسنامیس ز دوست ریسمان در دل شمع است اولی دشمن است

ای عزیز که از این صراحت گفتار من ناراحت میشوی ناراحت نباش که " حق نباید گفتن الا آشکار " و بدانکه

دوسد بار اگسر سر بآتش درون

گذاری از او زر نیشابهد پسون

ای عزیز که از این سخن گفتار من آزرده میشوی چرا از اعمال و کردار و اعمال این صیحه طلب کار آزرده ندی؟ چرا یکبار او را مورد استمخاح قرار ندادی چرا یکبار از این آقا و از این آقایان نپرسیدی که چرا دست بچمن جنایاتی زدید؟ چرا نپرسیدی که خون بان این بیگناهان پای کیست؟ چرا یکبار نتوانستی بنانی تقمیر و گناه دستگیری و شهادت آن همه افسر خریف و عزیز که میخواستند بخت و پناه این مردم انقلابی ما باخند چه کسانی بودند و اگر ناشی چرا عکس العمل نشان ندادی؟ چرا یکبار از این مغز های " متفکر " نپرسیدی چگونه فاختند و چطور شاه " تیر خورده " تجدید قوا کرده و بقدرت برگشته را از زبانی نگریدید چرا نیروی عیطانی جهان عوار آمریکا را که با تمام نیروی آدم خواری و آدمخواری در حمایت و پشتیبانی از شاه اینانده بود نخواستید و با شناختید و به روی مبارک خود نیاوردید ؟

و هنوز هستند کسانی که از خنجر دفاع میکنند هنوز مستاری و نمیری و نهرانی و ..... طرفدارانی دارند و همه بدینم که چطور شکنجه گران و آدم کتان اعمال شیطانی خودرا توجیه و تاویلی کردند .

وقتی باین گذشته ها میاندیشم یعنی میببینم که چه فضیلت ها و انسانیت ها چه جوانمردیها بزرگواریها و فداکاریها چه نجابتها و ایثارها بهست نامردان و نامردمیان من مسلخ رشک و حد و بددلی و خیشبغاگ و خون کهنده عدل بیاد آرزوی این انور میافتم و آرزو میکنم که « ای کاش از ما تر خواجه بودم و قیل از این واقعه در عداد فراموشندگان مندرود شده بودم » خواننده عزیز

این آقایان که این چنین در شرور و قتل حاجب نظر و طراح بودند به چه خاطر بسراغ ترور محمد مسعود مدبر روزنامه مرد امروز رفتند و چطور به شکار کیوتران حرم پرداختند و اینان را چه میبده که نخواستند حتی تنی بصورت آرموده ها . پختیار ها زیباییها سجاهاستگرا و دیگر شکنجه گران و میرغیبان شاه بیندازند .

این دار و سنه استاد و متخصص جمل و اتهام و افترا و دروغ میباشند . اینان رسانل زیادی برای اشاعه شهت و افترا دارند شاعر دارند نویسنده دارند روزنامه و مجله دارند جمعیت و حزب دارند افراد مطیع و فرمانبر ویا حدی باور دارند ولی تنها بت جهشز ندارند هر جبر را برای رسیدن به هدفهای غیر مردمی و نامشروع جابز میدانند هیچ کن و هیچ چیز ایفا نمیکنند از اصول حزب و مکتبشان فرستگیا دورند .

تواری دوست مشرک و عزیزتی که ممکن است از خواندن این نامه دلگیر و دلخور عوی ؛ هیچ از خود برسدید ای که در دوران زمانداری عارفوان دکتر محمد صفی که در همه زمینه ها برای حزب توده ایران آزادی فراهم آمده بود روزنامه داشتید متشنگها و راه پیمانها ترتیب میدادید و سران حزب شما در مجامع عمومی آشکارا آمد و عد میکردند و تا کودتای ۲۸ مرداد ۲۲خونی از تعقیب و دستگیری آنان در میان نبود چه اسرار و رشک و حسد این آقایان را بر آن داشت که توطئه علیه جان حمام ( و شاید هم یکی دیگر از دسترفشان ) را ترتیب نهند ؟ و سرهای پرخور جوانان صدیق و فداکار را با بشک خباثت بکوبند و سینه صاحبان اسرار را با خنجر دناشت بزنند ؟

در آن روزهای سخت و شومی که ما حائفا بترقب در تعقیب چگونگی و اندکیزه این واقعه دلخرازی بودیم خیر حدییم که از طرف کمیته مرکزی حزب توده در اعتراض باین جنایت و محکوم کردن آن عمل نکوهیده خصوصا روی این نکته دققی و حساس هم انگشت گذاشته عد و از این آقایان و مسببین و مشولان این مورد بخصوص شوالاتی عد که تاکنون بی جواب مانده است ؛ و امروز خوب است شما از این آقا و آن دیگری بیبرسدید چه اسرار قدر کار بوده و چه رشک و حسدی موجب جیدن آن توطئه نذگین و حرم آ و بوده است .

اگر اعنای حزب توده ایران از راه پیگیری این معلول ها نتوانند به علتها برسند .

و اگر به رخد این سته بندیدبا و اعمال خوسرانه و جبررانه دست نیابند . و اگر از همه این خلاها و جنایات سرسری بگذرند و اگر همه اصول را زیر پا بگذارند و همه این انحرافات و کج اندیشی ها و کج رویها را حمل بر ممت نمایند و یا بای اعتیادها قابل گفت بگذارند و خاصه جرمی بکنند بدانند و بقین بدانند که در « نیه » خلالت و گمراهی تمسنان سرگردان خواهید بود و نه تنها به « گمیه » مقصود نخواهید رسید بلکه به « ترکستان » هم راه نخواهید برد .

خدا کند که عنان اختیار را بیش از این از دست دهم ورنه « نوسن نائقه را ببری عنان خواهم کرد » فلم به جوانان منندد و با ایمانی مجرزد که از گذشته ها بی خبرند . میگویند از طرف هیئت مدیره حزب شما جوانان و انحصاری اصلاح از کم و کیف نخبی این آقایان بر مسائلی مانند ملی شدن صنعت نفت برخوردار یا مرحوم دکتر مصف و کودتای ۲۸ مرداد و بسیاری ماجراهای دیگر از تماس با انحصاری آشنا به واقعات تاریخ معاصر منع عده اند و حتی از دید و بازدید دوستانی که آنها را بک طرف آن دیدار ها عضو حزب توده شما باشد ابراز ناخشنودی میکنند . که این خود مناخله ای است پلیسی و سانسوری است نابیا در روابط خصی و عاطفی و احساسی انسانها . و همچنین به انزوا کشیدن باز هم بیشتر حزب و افراد حزبی بمنظور برده کنی روی اعمال گذشته آقایان و جلوگیری از افناگریها ی سفید و دژم و انتقاد ها ی ضرور و واجب که البته خود میدانند و حزبان و اعنای حزب توده و از این رهگذر میگذریم ؛ اما

تصمیمتسگسوی را از من بگو ای خواجه دم درکن جو سیل از سر گذشت آنسرا چه سترمانی از باران در این روزها دوستانی که از تصمیم ما به مطرح کردن این جنایت آگاهی یا متدد نظری ای متفاوت و مختلفی اظهار میداشتند - یکی از این دوستان بسیار بسیار عزیز میگفت تصور نمیکنی میخواستی کاری در حد کار آقای دکتر کنا ورز بکنی ؟

گفتم نه . چرا که آقای دکتر کنا ورز عضو حزب توده و از اعنای کمیته مرکزی توده بوده اند و اختلاف اینان با کمیته مرکزی حزبستان اختلافی ایدئولوژیکی میباشد ولی این داروسته با ما طرف نموای جنایتی هستند ( تقاض خون میخواهم چه جای زینهار است این )

دوستی دیگر توجه میداد و میگفت مراقب باش که این مبارزه برای تو بصورت انتحار سیاسی در نیاید . بجوابی گفتم عزیزم این مبارزه نه تنها انتحار سیاسی نیست نباید خود میانی سیاسی باشد و تازه چه بسیار انتحار های سیاسی که نه تنها مشوم نیست بلکه خود نوعی فداکاری در جهت بیداری افکار عمومی است و مالا جلوگیری از جنایتها و خیانتها و انحرافات سیاسی اجتماعی است و ما در این ۶۰ - ۷۰ سال اخیر در مملکت خودمان شاهد و ناظر انتحارهای سیاسی بوده ایم که اثر و تاثیر آنها در حیات جامعه کمتر از مبارزات میهنانی و صلحان نبوده است مانند انتحار کلنل فضل اله خان در جریان مخالفت با قرارداد وثوق الدوله که با انتحار خود شله آذنی مخالفت با آن قرارداد نذگین را چنان نیز تر کرد که با نخره فرار داد و عاملین و

ملا زاده ای مغرور و از خود تراشی که خود را " نصف العالم " میدانسته به مردم ابرو الحسن سبزی ای شیخ الرشیدی که متولی و مدرس یکی از مشهورترین مدارس قدیمه بوده تا به ای میهنی و تقابلاً میکند که حیره ای در خور مقام علمی و خانوادگی اش با او بدعتند . مرحوم شیخ الرشیدی در همان سال میهنی بود آنچه " فی المصیف خیمت اللین " میبارزه شیخ هر چه بخودش فشار میآورد که راپله این متمول را با مورد تقابلاً پیدا کند عقلی بیادنی نمیرسد و فهمت قد نمیدهد . نامه را نزد یکی از طلاب که با او سابقه دوستی و خانوادگی داشته میبرد تا مگر حل این مسأله شود - طلبه دود - چراغ حوره نامه را که میخواند متوجه میشود که متقاضی حیره ضمن معرفی خود نوشته اینجاب . فلان این .... " صیف السلام " طلبه زحمتک با خود میبیند که تمثال شیخ الرشیدی با این مثل عرب که " فی المصیف خیمت اللین " چقدر با منی و پیا افتاده است .

حالا برآید عزیز این داور دست در حزب شما نه تنها در صیف بلکه در شما هم غیر را مایع کرده اند یعنی نه تنها در مراد ماه و در اسفند ماه بلکه در ده ماه دیگر هم و سالیانی است که این داور دست صیف الاسلام را " صیف الاسلام " میبوسند و منتها است غیر ضایع عده و فاسد عرضه میکنند و این " مونوپولیت های " جو فروزی گندم نما که سر فکلی تاریخی و قدیمی حزب شما را در اختیار دارند محکوم به کساد پاراوار و ورشکندگیهای سیاسی میباشند .

این خطا پوشیهای سیاسی و جنائی و افشای های بی جا و حزبی شما را در بازار سیاست و اجتماع به انزوا و بیختری خواهد کشید و روز بروز منزوی تر خواهید شد .

من میدانم شاید هم این داروسته گاهی بیهی نفعی اعتراضاتی بخلعای گذشته خود بکنند و شاید هم برای گذشته ها و خود محلی بشراشد ولی میبینید و میبینیم که هنوز هنوز هم بلند نفعه اند که صیف الاسلام را با س میبوسند نه با س

و بالاخره ما میگوئیم و از شما میخواهیم که از راه لطف و عنایت همت کرده و تحقیق کنید و بنا هم بگوشید که باز ما ندانم قربانیان دوران استالین چه عکس العملی در مقابل آن جنایات دانسته اند؟ آیا چکه بگردن به با بوس استالین میرفتند؟ و یا پس از در گذشتن بر سر قبر او میروند و شمع میگذارند و ادای احترام میکنند؟ و چنانچه جستجو کردید و بفرض چنین خانواده های هم زبان و بیچاره ای نیز پیدا کردید باز هم از ما توقع و انتظار این بی حیثی و قبول این چنین تشنگ و غار را نداشتن باغید و بگذارید که ما کار خود را بکنیم ، شاید این بی برده گفتنها روزی بخرد این جامعه محروم و مرم همیشه ستمکش ما بخورد

عوامل قرار داد در جهنم ختم وان برستان یا ایمان سرنگد سرنگون شدند و سرخندند .

و همینطور انتحار احمد رضا خالغ دانندیوی سال آخر دانشگاه پزشکی چندی تا خپور که روز غرس خیره خبیثه حزب رستاخیز بعنوان اعتراض به آن عمل ضد ملی رژیم با انتحار سیاسی خود دست زد به سینه غاء زد و خواب زده های دولت و نامحرم را چنان با تهنیت انتحار از جا برآورد که زمزم های مخالفت با غاء و حزبی به فریاد ها میدادند و نهال این فرشت زقوم در همان روز غرس با تشکر و ریخته زنده با تند باد مخالفت دانشگاهیان چندی تا خپور از جا کنده شد و لرزه به ارکان رستاخیزبان خوزستان افتاد و کم کم با این طوفان بهمه های ایران رسید و روح تازه در کالبد مخالفین با حزب غاء فروخته دیدم .

و به بیخیم که دیگران با حزب رستاخیز که یکی از دودخی ترین پدیده های استبداد غاهی بود چه برخوردی داشتند - و اگر اصفان و آن حجات را دانسته باشم که نگاه به غناستامه ها خود و نزدیکان زمان بیداریم میتوانیم قیاس کنیم و معطلی بگیریم که چند در صد غناستامه ها ما را در به مهر انشایانی رستاخیزی نفعه است ، و آنوقت میتوانیم جو سیاسی آنروز را با شما بیابیم و به غلطت مخالفتهای مخفی و آشکار و به سکوت های اعتراض آمیز علیه حزب رستاخیز بی ببریم و به اثر و تاثیر این قبیل انتحارات سیاسی روشن تر خورم و بیشتر معرفت پیدا کنیم .

در اینجا من در فکر هیچگونه قیاس و مقایسه و تعریف نیستم چون میدانم که " این کرامت حمزه شهباز و شاهین کرده اند " اما بی میزهم نیستم که همه ما خونرا بناسیم تا قدر و منزلت ها و جین و لغزشها را فر یک کفه ترازو نسناریم که خیلی پارسانگه میبرد .

سخن بر سر حد انتحار سیاسی بود گفتم اگر هم فرض کنیم ( فرض محال که محال نیست ) من اقداسی در حد انتحار سیاسی میکنم باشد - باشد که این شروع در بیداری و هوشیاری کانی اگر چه محدود و از گت شمار تاثیر بکند و من پوشیفه ای عمل کرده باشم .

و جالب تر نظر یکی از دوستانم است که میگفت چون من حزب را دوست میدارم و میدانم که تو مرا خیلی دوست میداری از تو میخواهم بخاطر این دوستی باز هم دندان روی چکر بگذاری و هنوز هم آغاز مطلب نکنی تا به بهنیم چه میشود کوه باید گفت اینک میگوشی تو حزب را دوست نداری سخت در اختیابهای و خوب هم باور نداشتی باش که حزب را دوست داری این نوعی خود فریبی است چون تو حزب سخن دوستی ها و گرفتار نارو بود عاطفی های شخصی هستی و بخلط تصور میکنی بحزبت علاقه مددی . و اگر به حزب و مکتب عشق و علاقه میداشتی از منتها بیخبردیگر تصفیه حزبت بر میآندی و بیشتر و بهتر به مکتب و حزب میاندیدیدی تا به افراد و چشمای خود را این چنین نمی بستنی و فکر میکردی که در گذشته بکجا ما کشیده شدید و امروز تا کجا ما کشانیده خواهیم شد .

گفت شاید این حرف تو درست باشد ولی من میخواهم حزب تصفیه شود - گفتم گوش کن عزیزم اینک میگوشی که ممکن است انتقاد ها و افشاگریها و احیاناً تمفیه ها موجب تصفیه حزب شما شود این طور نیست بگذار برایت داستانی بگویم که شاید بی مناسبت و بی جا نباشد .

یاگ نژاد را به مخاطره انداخت ( به سازمان دادن نیروهای پراکنسند دمکراتیک و از جمله اعضای پیشین خود جبهه در اروپا سپردارند، تا مگر اپوزیسیون دمکراتیک در خارج پناهی دمکراتیک بیابد، ولی این کوشش‌ها همچنان گذشته بلا شرمند.

حتی پس از سیورباران رفیق پاک نژاد، پیشنها دبرگزاری جلسه یادبود و انتشار دفترچه‌ای درباره او (که همه مقدماتش نیز انجام پذیرفته بود) بابی اعتنائی بی سابقه‌ای روبروشد !!

۳ - در این مدت یکسال و اندی، کوشش‌های خیرخواهانه اعضای "جبهه" در اروپا برای اقتاع "رهبران" دایربر لزوم سازماندهی عملیات قمتندان به ایجاد یک جنبش دمکراتیک همچنان بی اثرمانند، اما معلوم نشد، چرا و به چه انگیزه‌ای اخیرا همان کسانی که چنین پیشنها دی را بابی اعتنائی کامل جواب می‌گفتند، ناگهان گام به پیش گذاشته برگزاری سمیناری اقدام کردند. نحوه برگزاری این سمینار خودگویا و افشاکننده انگیزه‌های غیردمکراتیک و فرمت طلبانه، و بیش از آن، برملاکننده عدم درایت مداوم و پندناآموزی، این "رهبران" از اوضاع و احوال تاریخی است. در برگزاری این سمینار منس "دمکراتیک" حاکم در چندماه زندگی علمی "جبهه" در ایران بار دیگر آشکار شد و همه دانستند که پتان آنقدر از اعمال شیوه‌های دمکراتیک و رعایت دمکراسی هراس دارند که حتی دعوت از اعضای سرشناس خود "جبهه" نیز باید به اصرار افراد غیرعضو صورت گیرد. درد دمکراتیک

این آقایان همین بس که اینان را در جلسه به استالینست‌های بنام تکیه کردند، و از کسانی دعوت کردند که حتی به وجود عکس مصدق، این تنها "رهبر" دمکرات منس ایران در جلسه اعتراض داشتند، آن شیوه فددمکراتیک این رسوائی را هم بدنبال دارد.

۴ - برگزاری خود این سمینار، وسختان این دو "رهبر" و "سیاست مدار" (که زندگی یکی از ایشان مشحون از دشمنی با مصدق است، و دیگر

که با نمایش تنگ نظری‌ها و قدرت طلبی‌های فردی اش آشکار کرد که موشی از مصدق در تن ندارد) به عیان هویدا کرد که لایحه جبهه دمکراتیقا در نیست جان تازه بیا بدو کالبد فعالیت‌های دمکراتیک نیروهای لائیک مترقی و استقلال طلب دمکرات ایران باشد. گسیختگی با مصدق و پیشینه‌های مردم دوستی او اگر تا پیش از این سمینار کاملاً روشن نشده بود، از پس از سمینار دیگر بر همگان آشکار شد. از همکار ری تنگاتنگ اینان با استالینست‌های بنام و معترف دیدیم که بجای مصدق، اینان از تشا و فرمت طلبان و دکانداران رهبری حزب شده هستند.

از این تاریخ اعلام می‌کنم که کوچکترین رابطه‌ای با لاشه بدوش گرفته ج. د. م. ا. ندارم، چون این سازمان منتفی است، پس عضویتی هم در آن نمی‌تواند وجود داشته باشد.

غسرو - شاکری

پارس ۵ مارس ۱۹۸۳



زهرای تاریخ استبداد فراسوی مرگسوته تردید به میان نشان داده است که :

\* خون نسا حلق صکن چو سباسب دست  
 کز گزافیات آن نشاید در دست  
 و: تا توانس بنه حبس دادن بند  
 مکن او را به تمسغ و زهر و کشتن  
 و به قول اسدی شاعسر، به همین دلیل ساده که :

\* توان زنده را کشتن اندر گسستد از  
 نکرده است کسی گشته را زنده بساز  
 و در وی و رابین افزوده شده است که :

\* بسسوده سر نرسوید بیمار دگر  
 از بررا هیچ دانسا خون نجوید  
 و سوس یا سی فشارد و سیرسد :

\* کسی توان کشت زنده را لیک  
 کشته را زنده کسی توان کسرد ؟  
 و حتی در مورد دشمنان که بدبهای بجز آن کرده ، در جبر و ستم حد و مرزی نشناخته اند ،  
 اسدی در روایتی با در مابطل استبداد آسپای و برای شکستن و خروج از آن می فرماید :

\* گسسر آری به کف دشمن هرگز زنده  
 مکن در زمان باز ازین به بند  
 زیرا تاریخ روشن کرده است که : " خصمون ریختن کار بازی نیست ! " ( بیهتسی )  
 چرا که باز تاریخ نشان داده است که چراغ هیچ ستگری ، هیچ خونریزی تا صبح نسوخته است .  
 و فردوسی بزرگ شاعر حماسی ایران این درک تاریخی را در آینه شعر زیبایش منعکس کرده :

\* چسو خونریز گسرد دل سر فرساز  
 بسسه تخسست گسسی بسر نماند دراز !  
 و همین به صاحبان موقت قدرت بند داده است که : " به نیکی گرای و مبارز کن  
 ره رستگاری همین است و بس " .  
 و اما در مورد نبرنگ زنانیک پس از سقوط از قدرت در آزادی و مردم دوستی سر داده اند ،  
 ناصر خسرو گفته است که :

\* تا توانستی رسودی چون عقاب  
 چون مدی عاجز و گسرتنی کسرس  
 فامقنی رسودی به وقت دسترس  
 بسار سا گشتی گسسون در مقلسمو !  
 و این تجربه ایران است ، مردم بلادید ه آن که از زبان و قلم شعرای آن ، حکیمان آن جاری شده ،  
 ثبت شده ، با بیشتر در میان مردم ، سینه به سینه نقل شده ، این سخنان ، این بند ها ، حکمت ،  
 با زهر فریختگی مردم در برابر زهر قدرت استبداد بوده است  
 ما ایرانیان امروز ، نسل های حاضر باید انتخاب کنیم ! وارث کدامین این سنت هاییم ، زهر سازان  
 یا پاد زهر کاران ! شاید افراط بی سابقه خمینی در دوران معاصر آتختان واکتشی را در میان  
 مردم به سوک نشسته ایران به آفریند ، که پدران و مادران ، خانواده هائیکه جگر گوشگان خود را در  
 این نبرد نا برابر از دست داده اند ، یکجا یا به پیش بگذارند ، و خواهان لغو حکم اعدام  
 در ایران شوند ، و برای مجازات جنایتکاران رژیم اسلامی راههای دیگری بچینند ، تا اگر این دور  
 باطل استبداد آسپاش که تا کتون از آن گریزی ممکن نبود ، سرانجام از هم دریده شود ، و ایران  
 به خرد راه راستی و نیکی گام گذارد ، و سنت اندامدستی ما واژگون کند آن سنت آد مکی و قهر  
 و ستم و جور را ! امانه کنیم ، جانبداری از لغو حکم اعدام بعد از حاکمیت مرد همه شیهدم استفاده  
 از شیوه های انقلابی برای سرنگونی نظام استبدادی نیست ، به امید آنروز غمرو شادگری